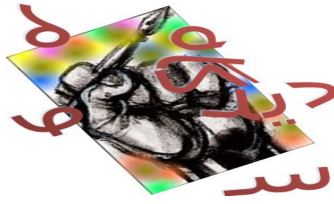


- از ویژگیهای نیروی سرنگونی طلب**
- صفت سازش ناپذیر با تمام جناح های رژیم
 - صف آرایی منسجم در برابر دشمن
 - بهره گیری از تمام ابزارها و روش ها
 - گسترش پایگاه اجتماعی
 - ارتقاء فرهنگ مبارزاتی
 - احترام به آزادی اندیشه، بیان و مطبوعات
 - باور عملی به گفتمان سازنده و فعال
 - تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان



دیدگاه سوم
برای ایمیل به دوستان
در داخل و خارج از ایران
دانلود فایل پ.د.اف

سرسخن
شماره نخست
صفحه 22

5 سوال از
کوروش زعیم

صفحه 2

آزادیخواهی
استوار بر آگاهی سیاسی

رابطه دین و حکومت (5)

مارکسیسم (5)

صفحه 19

دیدگاه ها

نکارنده	ص
داریوش افشار	5
سعید اطلس	6
محمود خادمی	8
مازیار رازی	10
کوروش طاهری	13
علی فیاض	14
میلاذ مختوم	16
علی ناظر	18



قرار بر این بود که این ماهنامه برای یک دوره آزمایشی 6 ماهه منتشر شود. این آخرین شماره آن قرار اولیه است. در این 6 ماه به عمد، وارد درگیری عسیره ای نشده، و به مسائل آکادمیک، آموزشی، و تحلیل از رژیم پرداختیم. برای همکاران دیدگاه سوم، الویت ها در این 6 ماه، بحران درونی نظام، نگاهی گذرا به سه مقوله مارکسیسم، مذهب، و سکولاریسم، و مهمتر از همه تثبیت روند همکاری با یکدیگر، بنا به یک قرار از پیش تعیین شده، بود.

در این مدت، ماهنامه از همکاری بسیاری از یاران دیدگاه، فعالین سیاسی، و دگراندیشان مستقل و یا کادر سازمانهای سیاسی، سود برد، که مؤکد یک نکته است، همسویی و همکاری شخصیت های گوناگون با نقطه نظرات متفاوت پیرامون یک پروژه و محور مشخص، ممکن است. یک نکته مسجل است. همکاران در دیدگاه سوم، خواهان سرنگونی تمامیت نظام هستند؛ و از تمام کارکردهای "ساختار شکن" حمایت می کنند. به نظر ما، دفاع رهبران جنبش موسوم به "سبز" از "دوران طلایی خمینی" اهانت به ملت ستمدیده ایران، و ترفندی است برای تثبیت جمهوری اسلامی.

در راستای جمع بندی شش ماه اول، این سوال به همکاران ارسال شد که آیا در این 6 ماه، ماهنامه دیدگاه سوم توانست به تمام آمال و اهدافی که در شماره نخست اعلام کرد، دست یابد؟ پاسخ از سوی تمام همکاران، منفی بود. به صراحت نتیجه گرفته شد که تا به آن برنامه ها و خواست ها راهی بسیار طولانی داریم. مانع اصلی، فضای سرد حاکم بر روابط بین نهاد ها ارزیابی شد. در عین حال، به نظر همکاران، ماهنامه دیدگاه سوم که در دوران جنبی است، توانست خود را بعنوان یک پلتفورم معرفی کرده، و بعنوان یک رسانه مورد لطف و توجه بسیاری از مبارزین و مدافعین خلق قرار بگیرد. در دورانی که نهادها و شخصیتهای سیاسی فقط به رسانه و ارگان خود بسنده می کنند، و یا در بهترین حالت، مطلب خود را بصورت سیستماتیک به تمام سایت ها ارسال می کنند، این "حمایت و همکاری ویژه" با ماهنامه دیدگاه سوم، هرچند بظاهر ساده و خیلی معمولی، اما در جمع بندی، یک گام مثبت ارزیابی شده است. بخصوص که هرچه در دیدگاه سوم منتشر می شود ویژه ماهنامه نوشته می شود، و همکاران می دانند که در کنار نام آنها نام فرد دیگری خواهد آمد که لزوماً با یکدیگر همسویی سیاسی-ایدئولوژیکی ندارند، اما با وجود این واقعیت، دیدگاه سوم را از روز نخست، پاری رسانده تا جان بگیرد و به کارش ادامه دهد. به نظر ما، این "حمایت"، یک گام مثبت در راستای ایجاد "فضای اعتماد به یکدیگر" است.

در فضای سرد حاضر، بسیاری دچار این انحراف فکری هستند و به این باور رسیده اند که اتحاد "نیروهای سرنگونی طلب" مترادف است با "همه با هم" خمینی، و نتیجه می گیرند که باید از اتحاد پرهیز کرد. برخی دیگر بر این مصر هستند که تنها نیروها و جریان هایی باید با هم متحد شوند که از یک ایدئولوژی، و یا یک پلتفورم صد در صد مشترک سیاسی برخوردار باشند. برخی دیگر به این نتیجه رسیده اند که اتحاد با همه آری، بجز مجاهدین.

من نگاهی متفاوت با این سه گروه دارم، چرا که نمی توان کثرتگرا بود، اما با دگراندیشان هم جبهه نشد؛ و نمی توان دموکرات بود، اما به صدای مخالف گوش نکرد. به نظر من، اتحاد "نیروهای سرنگونی طلب" یک نگاه استراتژیک است. برای عملی شدن این خواست، باید از بسیاری از کانال ها، خاکریزها و مشکلات فرهنگی، سیاسی، و تشکیلاتی گذشت. نخست و پیش از هرچیز، "فضای اعتماد به یکدیگر" لازم است، تا بتوان در گامهای بعدی به مراحل اجرایی رسید.

هدف اولیه این پروژه دامن زدن به ایجاد "فضای اعتماد به یکدیگر" بود. برخی از همکاران به دوباره فعال شدن سایت دیدگاه اصرار می ورزند، و برخی بر کوتاه شدن مقالات، و کم حجم شدن ماهنامه. دومی امکان پذیر است، اما واقعیت اینست که سایت دیدگاه یکساله است که با مشکل جدی فنی روبرو شده است و نمی توان بسیاری از امکانات آن را فعال کرد. برای حل این مشکلات زمانی طولانی لازم است، بنابراین، و تا برطرف شدن مشکلات فنی سایت دیدگاه، مطالب در سه ستون مقالات، یادداشت روز و یادداشت هفته دیدگاه، بصورت آزمایشی و نامنظم منتشر می شود.

در این 6 ماه با دیدگاه و نظرات داریوش افشار، سعید اطلس، مازیار رازی، بهرام رحمانی، کوروش طاهری، عزیز فولادوند، علی فیاض، میلاذ مختوم، مجید مشیدی، بصیر نصیبی، مینا انتظاری، روزبه کوراغلی، محمود خادمی، عباس رحمتی آشنا شدیم.

بجاست که از این دوستان، و شخصیتها و احزابی که در این 6 ماه به سوالات ماهنامه پاسخ داده اند صمیمانه تشکر کرده، و خواهان ادامه همکاری این عزیزان در آینده باشیم: **حزب توفان، مازیار رازی، فریبرز سنجر، سیاوش دانشور، حسن ماسالی، حسن رحمان پناه، سایه سعیدی سیرجانی، پرویز دستمالچی، کوروش زعیم**

از سوی یاران دیدگاه
 علی ناظر
 23 ژوئن 2014

کلیه مطالب ویژه ماهنامه دیدگاه سوم نوشته شده، و شامل قوانین کپی رایت می شوند. مسئولیت هر مطلب منتشر شده با نویسنده آن می باشد! و "ماهنامه دیدگاه سوم" هیچ نوع مسئولیتی در برابر انتشار آن به عهده نمی گیرد.
 "ماهنامه دیدگاه سوم" در انتخاب و انتشار مطالب ارسالی کاملاً آزاد می باشد.



گفتگوی ماهنامه دیدگاه سوم (علی ناظر) با کورش زعیم
14 خرداد 1393 - 4 ژوئن 2014

دیدگاه سوم: پیش از آغاز، و در آستانه 30 تیر، لطف کرده، رابطه خود با جبهه ملی را به مختصر توضیح دهید.

کورش زعیم: من از آغاز بنیانگذاری جبهه ملی ایران، بواسطه ارتباطات و رفت و آمد پدرم، و عموی پدرم که در جنبش مشروطیت شرکت داشت و در دوره های چهارم و پنجم نماینده مجلس شورای ملی و با مصدق دوست و هم‌رزم بود، با دکتر مصدق و بزرگان جبهه ملی آشنا و در کنار آنان بزرگ شدم. در کلاس پنجم دبستان برای اول شدن در مسابقه انشای کلاس پنجمی ها، و نیز ابتکار ایجاد روزنامه دیواری در مدرسه، از دبستان امیراتابک و سپس از شخص مصدق جایزه گرفتم. دکتر مصدق، دکتر فاطمی، دکتر شایگان، الهیار صالح، آیت الله کاشانی، عبدالقدیر آزاد و دو سه نفر دیگر و پدرم دوره هایی داشتند که به نوبت در خانه ما هم برگزار می شد. مادرم شیفته مصدق بود و می گوید که حتی یک سخنرانی او را در مجلس شورای ملی یا میدان بهارستان را از دست نداده است. برای سخنرانی های میدان بهارستان من را هم با خودش می برد.

در سال 1340، که دکتر شایگان به آمریکا آمد، با درخواست او که فعالیت را آغاز کنیم، من و سه نفر دیگر از دوستانم جبهه ملی دانشگاه ایلی نوبی و سپس شیکاگو را تشکیل دادیم و سخنرانی هایی برای او در دانشگاهها ترتیب می دادیم. پس از بازگشت به ایران و پس از انقلاب، در سال 1358 که دفتر جبهه ملی ایران بطور رسمی گشایش یافت، به عضویت رسمی جبهه ملی در ایران درآمدم و در همان سال همراه با دکتر ورجاوند، دکتر رشیدی، حسن لباسچی و دکتر میشری به عضویت کمیته تدوین اساسنامه و نیز کمیته تدوین منشور جبهه ملی درآمدم. در همان سال جبهه ملی ایران من را در فهرست نامزدهای مجلس شورای ملی اعلام کرد، که من پس از ارزیابی جو سیاسی در یک مصاحبه مطبوعاتی انصراف دادم. در سال 1361 که شمار زیادی از اعضای جبهه ملی ایران زندانی شده بودند، من هم به علت فعالیت ها و مقاله هایم دستگیر و بیش از چهار ماه را در انفرادی زندان اوین گذراندم.

در سال 64، همراه با حدود چهل نفر از اعضای سرشناس و مبارز جبهه ملی، علیرغم حکم ارتداد و ممنوعیت فعالیت، جبهه ملی را به نام کمیته حسن نیت فعال کردیم و بیانیه هایی در راستای منافع ملی صادر کردیم. سپس من جزو امضاء کنندگان نامه 90 نفره بودم که به دعوت آیت الله زنجانی انجام شده بود. در سال 1379، سرانجام، پس از مطرح شدن عضویت من و علیرغم مخالفت مستمر جناح کوچکی در شورای مرکزی جدید جبهه ملی، با اتفاق آراء به عضویت شورای مرکزی جبهه ملی، و سپس به عضویت هیئت اجرایی انتخاب شدم. در خرداد 88، به دلایلی که اعلام کردم، از هیئت اجرایی کناره گیری نمودم. من اکنون عضو شورای مرکزی جبهه ملی ایران، و از سال 87، دبیر جلسات هیئت رهبری هستیم. در همان سال، دفتر پژوهشهای جبهه ملی را با عضویت پنج تن از نخبگان سازمان دانش آموختگان جبهه ملی ایران تشکیل دادم و به تصویب هیئت رهبری رساندم.

من در دهه هشتاد، دهها بار توسط وزارت اطلاعات احضار و بازجویی شدم و سه بار (85، 88 و 89) در انفرادی زندان اوین زندانی شدم. در سال 90 محاکمه و به سه سال زندان تعلیقی و پنج سال محرومیت از فعالیت سیاسی محکوم شدم. در سال 91 و 92 هم چند بار به وزارت اطلاعات و سه بار به بازپرسی اوین احضار شدم؛ و اکنون با کیفرخواست وزارت اطلاعات منتظر محاکمه خود در شعبه 15 دادگاه انقلاب (قاضی صلواتی) در مردادماه هستیم.

دیدگاه سوم: چرا مصدق هنوز در دل بسیاری از تلاشگران سیاسی جا دارد و از او با احترام یاد می شود؟

کورش زعیم: مصدق بنیانگذار نخستین دولتی بود که بر پایه خواست مردم روی کار آمد و همه جنبه های یک دولت مردم سالار را رعایت کرد. فعالیت حزبی و سیاسی آزاد بود، بیان عقیده آزاد بود، مطبوعات آزاد بودند و همه دین ها و مذاهب ها و آیین ها نه تنها آزاد بودند، که بطور برابر می توانستند بر پایه شایستگی خود به هر سمت و مقامی از کشوری و لشگری برسند. ما در آن زمان تنها کشوری در آسیا و آفریقا و اروپای خاوری بودیم که رسانه ها می توانستند آزادانه از رییس دولت انتقاد و حتی او را مسخره کنند. در آن زمان حتی در آمریکا هم آزادی و برابری تا این حد وجود نداشت. برآستی دوران کورش بزرگ بازنده سازی شده بود.

دوم اینکه دولت مصدق تنها دولت در تاریخ معاصر ما بود که با پژوهش و بررسی های کارشناسانه سیاستگزاری می کرد و همه سیاستهای آن در راستای منافع کشور بود، بویژه آنها که با جامعه جهانی ارتباط پیدا می کرد. همه تصمیم ها با مطالعات کارشناسی لازم و حزم و احتیاط و خردورزی انجام می شد. سیاستگزاری در یک جو توهم و ناآگاهی و ارزیابی های یکسونگرانه که ویژگی کشورهای دیکتاتوری و رژیم های ایدئولوژیک است، همانگونه که در سه دهه گذشته شاهد آن بوده ایم، فقط به مصیبت منتهی می شود.

سوم اینکه درس مبارزه سیاسی خردمندانه و مردم پایه را به ما آموزاند. درس این بود که حتی یک اقلیت کوچک در مجلس شورا، اگر هوشمند و خردمند و شجاع باشند، و اگر فقط منافع کشور و سعادت ملت را در سر داشته باشند نه منافع شخصی و گروهی، می توانند سرچشمه تحولات چشمگیر و سرنوشت ساز شوند. ما شاهد بودیم که اقلیت جبهه ملی ایران در مجلس شورای ملی نه تنها بر اکثریت درباری مخالف چیره آمد که در مبارزه با یک ابرقدرت جهانی پیروز شد. ولی یک اکثریت قاطع در مجلس ششم جمهوری اسلامی با یک حکم حکومتی چون کاخی کاغذین فروریخت.

چهارم اینکه مصدق نشان داد که در هر مبارزه برای احقاق حقوق ملت، می توان با خردمندی و برنامه ریزی هوشمندانه، و توجه و احترام به قدرت و توان طرف مقابل، بر او پیروز شد. در صحنه بین المللی، مبارزه باید مبارزه در عرصه آگاهی، هوشمندی و شعور باشد نه عریده کشی و شعار و گزافه پردازی. مصدق در تمام طول مبارزه اش که هدف آن رهایی اقتصاد کشور از نفوذ تصمیم گیرنده بیگانگان، و رهایی روحیه ملت از استیلای روانی ابرقدرتهای زمان بود، یک بار شعار نداد، ادعاهای احمقانه نکرد، خشونت گرایی نکرد، رسانه ها را تعطیل نکرد، مخالفان را به بند نکشید، به مردم دروغ نگفت، به جامعه جهانی دروغ نگفت؛ و مهمتر از همه، در یک مبارزه جهانی که میان ما و یک ابرقدرت برای خلع ید از او و احقاق حقوق ملت ایران بود، با خردمندی و رعایت کلیه قانونهای بین المللی در دادگاه بین المللی تحت قانونهای مورد قبول دو طرف و با استفاده مثبت از افکار عمومی جهانی به سود ایران،



دشمن را در زمین بازی خودش شکست داد. در این راه، نه تنها دولت ایران را یا دولتمردان ایران را و یا کشور ایران را منزوی و مغفور جهانیان نکرد، و با گرافه گویی استهزای جهانیان را بر نیانگیخت، که محبوب جهانیان هم شد. مصدق هر جا که رفت، در آمریکا، در مصر، با استقبال گرم و پر هیجان مردم همانند یک قهرمان جهانی روبرو شد، و مبارزه او، و روشی که برای رسیدن به پیروزی گزید، همه کشورهای عقب افتاده و در بند را بیدار و امیدوار و فعال کرد. رهبران مترقی کشورهای دیگر، مانند بوسیپ بروز تیتو (یوگوسلاوی)، قوام نکرومه (غنا)، جمال عبدالناصر (مصر)، جواهر لعل نهرو (هند)، احمد سوکارنو (اندونزی) و کریشنا منون (هند) با تجلیل از مصدق سیاست او را در قالب سازمان کشورهای غیرمتعهد جاودانه کردند.

مصدق روحیه ملت ایران را که از حمله خونریز و فرهنگ سوز عرب، و حمله وحشیانه مغول و غیره، و حکومتهای متعدد دیکتاتوری با سرشت ناپرابانی در هم شکسته بود و خودباوری را از دست داده بود، بازسازی کرد. مردمی که مترقی ترین انقلاب جهان را برای ایجاد یک قانون اساسی در کشور انجام داده بودند، در اوج موفقیت، و باز با دخالت روحانیت در سیاست کشور به جای جمهوری به دامان دیکتاتوری دیگری افتادند، خود را نفرین شده می انگاشتند، و سرنوشت خود را در دست بیگانگان می پنداشتند. مصدق این توهم را در هم شکست و ناسیونالیسم ایرانی را به زیباترین شکل خود به نمایش گذاشت.

من عملکرد مصدق را، در سال 85 در یک سخنرانی در دانشگاه تهران، نمایشی از ناسیونالیسم ایرانی معنا کردم. من گفتم ناسیونالیسم ایرانی گراییدن به ملت است، نه به یک شخص یا به یک ایدئولوژی یا به یک ابرقدرت. از دید دکتر مصدق، بازگشت اعتماد به نفس و استقلال فکری کشور که دو سده بود زیر نفوذ و زور بیگانگان و فساد حاکمیت از بین رفته بود، مهمتر از درآمد آبی از نفت بود. زیرا اعتماد به نفس ملی پیش زمینه استقلال فکری و در نتیجه استقلال سیاسی است. مصدق در خرداد 1330 در این باره می گوید:

"... باید به ملت آزاد جهان اعلام کنید که آخرین سعی ملت ایران برای نجات خود و شرق میانه، همین اقدام ملی، یعنی مبارزه با مداخلات بیگانه ... می باشد و ملت ایران برای تسلط بر اوضاع سیاسی و اقتصادی خود ناچار است تا آخرین نفس برای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت یعنی قطع ایادی بیگانگان از ثروت ملی و استقلال سیاسی خود مبارزه کند."

شما اگر تاریخ مبارزه مصدق را برای احقاق حقوق ملت ایران بخوانید، به معنای راستین ناسیونالیسم ایرانی پی می برید. مبارزه با قدرتمندترین و خطرناکترین دشمن که سربازان خود را در مرز و ناوگان جنگی خود را در آبهای ایران مستقر کرده بود، در شرایطی که دموکراسی کامل در کشور برقرار بود، و اعلامیه جهانی حقوق بشر رعایت می شد، رسانه ها آزاد بودند و مخالفان آزاد بودند، انجام می گرفت. در دوران بحرانی حساس که اقلیت های ما بعثت همین دموکراسی و آزادی و غرور ملی که خردمندی و عدالت گستری دولت در آنان ایجاد کرده بود، نه تنها جذب هیچ اندیشه تجزیه طلبی نمی شدند که خود عامل بازدارنده توطئه های تجاوز به مرزهای ایران بودند. چه بسا همسایگانی که اکنون دشمنان بالقوه ما هستند، ولی در آن زمان رویای بازیبوستن به ما را در سر می پروراندند. در ناسیونالیسم ایرانی که من تعریف کردم، ذره ای احساس برتری جویی، سلطه طلبی، نژادپرستی یا گسترش مرزی وجود ندارد. ناسیونالیسم ایرانی با فرهنگ خود و خرد و دانش خود و با دوستی و همکاری و احترام به ارزشهای فرهنگی و آیینی دیگران، خود را در دل مردم و ملت های دیگر جا می کند. علت ماندگاری مصدق این بود که ایرانی را همانگونه که همیشه در درازنای تاریخ بوده و هست به جهان نشان داد.

دیدگاه سوم: چرا جبهه ملی نمی تواند تمام نهادهای سرنگونی طلب را به خود جذب کند؟ برنامه جبهه ملی برای جذب دیگر نهاد ها چه بوده است؟

کورش زعیم: جبهه ملی ایران یک سازمان سرنگونی طلب نیست. جبهه ملی ایران که یادگار مصدق بزرگ و یک سازمان دموکراتیک است نمی تواند از روشهای غیردموکراتیک برای تغییر در سیاست و مدیریت کشور استفاده کند. سرنگونی به آشوب و خشونت کشانده می شود، و در آشوب و خشونت دوباره اشخاص خشونتگرا و قانون ستیز و قدرت طلب، مانند انقلاب 57، با ترساندن مردم و ایجاد اختناق و کشتن و زندانی کردن نخبگان، زمام امور را در دست می گیرند. راههای سیاستمدارانه بهتر و موثرتری برای ایجاد تغییرات بنیادین وجود دارد. ما می خواهیم سازمانهای مخالف، دست از اندیشه سرنگونی و آشوبگرایی و خشونتگری بردارند، و اگر راهبرد ما را می توانند باور داشته باشند به ما بپیوندند. من شک ندارم که جمهوری اسلامی به پایان خود خواهد رسید و جای خود را به یک حکومت دموکراتیک غیر ایدئولوژیک مترقی خواهد داد. جبهه ملی ایران برای آینده ایران برنامه دارد و امیدوار است بتواند کشور را از این ویرانی نجات داده در کوتاه مدت به فهرست کشورهای پیشرو و سعادت مند وارد کند.

دیدگاه سوم: پس از میلیاردها دلار هزینه، و با توجه به کوتاه آمدن های رژیم، آیا مذاکره بر سر "حق مسلم" اتمی، به نفع ملت است؟

کورش زعیم: من نخستین مقاله خود را درباره راهبرد انرژی اتمی در سال 1359 منتشر کردم و در آن از زیانهای ماندگار آن برای زندگی بشری و نیز هزینه غیراقتصادی آن سخن گفتم(1). از آن سال تا کنون من بارهای تحلیل های کارشناسانه نوشته و منتشر کرده ام (2). این ماجراجویی ابلهانه بیش از یکصد میلیارد دلار برای ما هزینه داشته، و اگر زیانهای ناشی از تحریم ها و دزدی های وابسته به آن را بیافزاییم، زیان کشور ما با زیانهای جنگ هشت ساله قابل مقایسه خواهد بود. کشورهای پیشرفته یکی پس از دیگری نیروگاههای اتمی خود را تعطیل می کنند، آنوقت ما در جهت مخالف پارو می زنیم. البته "حق مسلم ما" و تحریم ها برای یک مشت نادان وطن فروش و غارتگر بودجه کشور سودآور بوده است، ولی برای ملت ایران یک فاجعه جبران ناپذیر.

دیدگاه سوم: کشورهای غربی از نقض بی حد حقوق بشر آگاهند. از حصر میرحسین موسوی، زهرا رهنورد و مهدی کروبی، سالها می گذرد. از آن روز تاکنون بسیاری دیگر اعدام شده، بسیاری مورد هتک حرمت قرار گرفته، و روزانه شاهد ظلم از جنس اسلامی، بر زنان در خیابانها هستیم. با وجود این، کشورهای تحریم کننده، برای طرح و برنامه ریزی های گسترده جهت ایجاد رابطه تجاری و اقتصادی با رژیم، از یکدیگر سبقت می گیرند. این تغییر بخاطر کم کاری اپوزیسیون است، یا درست عمل کردن رژیم و دولت حسن روحانی؟



کورش زعیم: پرسشستان یک کلاف سردرگم است. حصر این سه نفر ارتباطی با حقوق بشر ندارد. جناح حاکم که انتخابات 88 را وارونه کرد و علیرغم اعلامیه وزارت کشور که موسوی را برنده اعلام کرده بود، آقای احمدی نژاد را که فقط چهار سال فرصت ویران کردن کشور را داشته بود برنده اعلام کرد، نگران آزاد شدن این سه نفر است. آنها می ترسند اگر این آقایان را آزاد کنند، هوادارانانشان تظاهرات خواهند کرد و باعث سقوط جناح حاکم خواهند شد. دلیل دیگر اینکه آنان حتی در شرایط جدید آزاد نمی شوند ناتمام ماندن کار آقای روحانی است. اگر آنها پیش از انتخابات اخیر آزاد می شدند، و آقای موسوی در انتخابات شرکت می کرد، برنده می شد؛ و اگر برنده می شد بهیچ وجه نمی توانست آنچه را سیاست راهبردی غرب برای دوربرگردان ایران مذاکره کرده بود مانند روحانی به انجام برساند. آنچه بر مردم ایران می گذرد، تداوم قدرتمایی جناحی است که فردی مانند احمدی نژاد را پشتیبانی می کرد و سدها میلیارد دلار از دارایی ملت ایران را از آن خود کرده است. اکنون با این اعمال قدرت ها و تداوم ایجاد ترس، آنان در این توهم هستند که در یک فرصت مناسب و با یک حرکت تند می توانند دوباره قدرت مطلق را بدست بگیرند. ولی این هرگز موفقیت آمیز نخواهد بود، زیرا سیاستی که روحانی قرار است پیگیر آن باشد اجازه چنین ماجراجویی ها را نخواهد داد، و دیگر اینکه تک تک اشخاص کلیدی جناح ماجراجو زیر ذره بین سیاست جهانی قرار دارند. درست است که عملکرد اپوزیسیون بهیچوجه درخشان نبوده است. ولی خود نیروهای اطلاعاتی و امنیتی با ترفندهای آموخته شده خود اپوزیسیون را با تفرقه اندازی ناتوان کرده است. شاه دیر فهمید که شاخه ای را که روی آن نشسته بود می بریده است، اینها هنوز نفهمیده اند.

دیدگاه سوم: آینده ایران را چگونه ارزیابی می کنید، و با توجه به شناخت شما از جامعه، صحیح ترین راهکار برای سرنگونی چه می تواند باشد؟

کورش زعیم: من آینده ایران را پس از گذر از یک سنگلاخ دردآور خوب می بینم، ولی سرنگونی راه خردمندانه ای نیست. من یک ماه پیش از انتخابات 88، که سرانجام آنرا پیش بینی کرده و در سخنرانی های خود اشاره کرده بودم، پیشنهادی برای نجات میهن که کنار رفتن مسالمت آمیز این آقایان را خواهان بود ارائه دادم، که نتیجه اش زندانی شدنم بود. من فهمیدم که اینها نفهمیده اند چه آینده ای در انتظارشان است، و سرانجام کشور را به این وضعیت فاجعه بار کشاندند و زندگی خودشان را هم به خطر انداختند. ولی تا جبهه ملی ایران هست، آن پیشنهاد هم هست. کنار رفتن مسالمت آمیز و برخورداری از امنیت کامل بهتر از افتادن به دست مردم خشمگین در خیابان و یا اپوزیسیون خشونتگرای متکی به بیگانه است، بویژه اینکه هیچ کشور دیگری برایشان امن نیست.

منابع و زیرنوشت ها:

خط مشی اتمی ایران <http://kouroshzaim.org/DetailsData.asp?IDdata=68>
<http://kouroshzaim.org/Data12.asp>

با سپاس از کورش زعیم
 علی ناظر - 24 مه 2014





در چند روز گذشته، عراق جولانگاه کشتارهای فرقه ای میان مسلمانان شیعه و سنی در این کشور بوده است. این کشتارها با حملات یکی از نیروهای بغایت ارتجاعی سنی بنام "داعش"، ابعادی هولناک از انسان کشی را در معرض دید جهانیان قرار داده و هنوز هم ادامه دارد. در پاسخ به این حملات وحشیانه از سوی این فرقه سنی، مراجع شیعه در عراق فتوای "دفاع از اماکن مقدس شیعیان" در عراق را صادر کرده و بدین ترتیب، جنگ داخلی بین سنی ها و علوی ها (شاخه ای از مسلمانان شیعه)، که بیش از سه سال در سوریه نزدیک به دوپست هزار تن انسان را به هلاکت رسانده است، بالاخره به عراق سرایت کرد.

پیشتر، در نوشتاری زیر عنوان "دوباره سازی سوریه، عراق و خاورمیانه بزرگ"، یکچنین رخدادی پیش بینی شده و به تفصیل به اوضاع سوریه و پیامدهای آن در قبال عراق و دیگر مناطق خاورمیانه پرداخته شده بود.

https://drive.google.com/file/d/0B_IddySMQOimBIM4V2drVzRwU2M/edit?usp=sharing

یکی از نیروهای اصلی پیشبرنده این جنگ، یکی از ارتجاعی ترین و ضد انسانی ترین گروههای سنی بنام "داعش" (دولت اسلامی عراق و شام) است.

تاریخچه "داعش"

در اکتبر 2006، با بهم پیوستن چند گروه اصول گرا و افراطی سنی، ائتلافی بوجود آمد که خود را "دولت اسلامی عراق" (ISI) خواندند. این ائتلاف شامل سازمان اولیه و اصلی "القاعده در سرزمین بین النهرین" (AQI)، "القاعده در بین النهرین" به رهبری "ابو مصعب الزرقاوی" معروف به "قصاب بغداد"، "شورای مجاهدین عراقی" و "جماعت جند الصحاب" میشد. از آنجائیکه برخی از اعضای این ائتلاف معتقد به یک رهبری جمعی تحت نام "دولت اسلامی عراق" بودند و حاضر به تن دادن به رهبری "القاعده" که خود یکی از نیروهای اصلی تشکیل دهنده این ائتلاف شمرده میشد، نبودند، "داعش" در آوریل 2013 توسط منشعبین از این ائتلاف تأسیس شد و تا به امروز، یکی از نیروهای عمده سلفی جهاد گرا در سوریه و عراق بوده است. به اظهارات منابع گوناگون، ستاد مرکزی "داعش" در شهر "بعقوبه" در عراق واقع است، که مرکز استان "دیاله" در این کشور محسوب میشود. این گروه، وفاداری خود را به فردی که با نام مستعار "ابو عمر البغدادی" معروف بود و در آوریل 2010 توسط نیروهای آمریکایی و عراقی در یک عملیات مشترک بقتل رسید، اعلام کرده اند. بنا به برخی گزارشات، پس از کشته شدن وی، مشخص شد که نام اصلی این فرد، "حامد داوود محمد خلیل الزاوی" بوده است. رهبر کنونی "داعش"، جنایتکاری بنام "ابو بکر البغدادی" است که با الهام از نام "ابو عمر البغدادی" این شناسه را برای خود انتخاب کرده است.

پیش از تأسیس "داعش"، "البغدادی" یکی از پایه گذاران "جبهه النصره" بود. با بوجود آمدن اختلاف در رهبری این جبهه با "ابو محمد الجولانی"، به گفته برخی از منابع آگاه، 65 درصد از اعضاء "جبهه النصره" وفاداری خود را به "البغدادی" اعلام کردند و در نهایت به نیروهای "داعش" پیوستند. همین امر سبب شد تا متعاقباً، مناطقی مانند شهر "رقه" و بخشهایی از شهر "آلپو" در سوریه تحت مهار نیروهای "داعش" قرار بگیرند. برخی از منابع خبری، "داعش" را وابسته به گروه "القاعده" میدانند، در حالیکه با توجه به آنچه که پیشتر به آن اشاره شد، رهبری و بسیاری از اعضای این گروه، پیشتر در یک ائتلاف با "القاعده" شرکت داشته اند اما هیچگاه وابسته به "القاعده" نبوده اند. در تاریخ 3 فوریه 2014، رهبری "القاعده" بیانیه ای را در تارنماهای "جهادیون" منتشر کرد که در آن اعلام شده بود "داعش" شاخه ای از گروه "القاعده" نیست و مسئولیت اعمال آنها با خود این گروه است.

همچنین، برخی از منابع خبری غربی به این نکته اشاره کرده اند.

<http://www.telegraph.co.uk/news/worldnews/middleeast/iraq/10898325/ISIS-has-broken-with-the-al-Qaeda-norm-and-a-new-monster-has-emerged.html>

بدین صورت میتوان گفت که گروه "داعش" حتماً از "القاعده" افراطی تر و بهمان میزان، ددمنش تر و ضد انسانی تر است!

آنطور که برخی از منابع گزارش میکنند، "داعش" خود را یک گروه مستقل قلمداد کرده و حتا مخالف و دشمن برخی از "جهادیون" دیگر در منطقه مانند "جبهه النصره"، "جبهه اسلامی" و "ارتش آزاد سوریه" است؛ چرا که اعضای "داعش" در مقابله و ستیز با اعضای این گروهها در سوریه و عراق مشاهده شده اند. در ژوئیه 2013، یکی از فرماندهان "ارتش آزاد سوریه" در منطقه ساحلی "لاذقیه" که یکی از بنادر اصلی این کشور میباشد، توسط اعضای "داعش" بقتل رسید. "داعش" و "ارتش آزاد سوریه" در منطقه "ادلب"، که در شمال غربی سوریه واقع است نیز، درگیری های خونینی داشته اند.

"داعش" منابع مالی بیشماری دارد. این منابع بیشتر از طریق راهزنی، جنایات و دزدی های سازمان یافته در مناطق تحت مهار خود و از هواداران برون مرزی که شامل برخی از شیخ نشینان شاخاب فارس میشود تأمین میشود. هدف "داعش"، طبق نوشتارها و فیلمهای تبلیغاتی که از سوی این گروه ضد انسانی منتشر شده است، بنا نهادن خلافت جهانی برهبری این گروه است. این گروه تروریستی و ضد بشری، از زمان تشکیل، مرتکب جنایات هولناکی بر علیه شیعیان و مسیحیان مناطق تحت مهار خود بوده و تا به امروز، به ابعاد جنایات خود بر علیه دیگر فرقه های مذهبی افزوده است. آخرین جنایت هولناک این گروه که توسط خبرگزاریهای جهانی گزارش شد، کشتار جمعی 1700 تن از نیروهای نظامی عراق در استان "صلاح الدین" در تاریخ 14 ژوئن 2014 بود.

بدون شک، بالاترین مسئولیت فاجعه بزرگی که امروز در عراق در حال رخداد است، بر گرده ایالات متحده آمریکا قرار دارد. حمله نظامی نیروهای ائتلاف به عراق در سال 2003 بمنظور پائین کشیدن "صدام حسین" از قدرت و ایجاد "دمکراسی" در این کشور، یک خطای فاحش محاسبه ای محسوب میشود، که اوضاع تمامی خاورمیانه را زیر و رو کرد. با کنار زدن حاکمیت سنی ها برهبری "حزب بعث" عراق و "صدام حسین"، ایالات متحده فکر میکرد که با روی کار آمدن یک دولت "شیعه" در این کشور، که قادر به شرکت دادن سنی ها و گردهای عراق در حکومت باشد، توازن قوا در این بخش از خاورمیانه را برقرار خواهد کرد. نتیجه اما این شد که ارتش عراق، با سرمایه 25 میلیارد دلار از سوی ایالات متحده برای بازسازی آن، با تعداد قابل ملاحظه ای از پرسنل سنی، دچار بی ثباتی و پراکندگی شده و عملاً امروز عقیم مانده است. این استراتژی از سوی ایالات متحده، در نهایت به توانمند کردن شیعه ها در عراق منتهی شد و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در این کشور را هر چه بیشتر تقویت کرد. با بیرون آمدن نیروهای ایالات متحده از عراق، این کشور دو دستی تقدیم حکومت جنایتکار جمهوری اسلامی شد و "نوری المالکی"، نخست وزیر



اخیراً یکی از دست اندر کاران قتل های زنجیره ای در سال ۱۳۷۷ (۱۹۹۸ میلادی) در داخل کشور بنام اکبر خوش کوش نوشته ای خطاب به مهدی خزعلی و محمد نوری زاد، دو تن از منتقدین کنونی جریان افراطی منتسب به خامنه ای منتشر کرده است که در آن اتهاماتی جدی متوجه آنان نموده است. خوش کوش در این نوشته با اشاره به نقش این دو نفر در تهیه برنامه های امنیتی "هویت" و فیلم "عصر عاشورا" تغییر مواضع نامبردگان را در جهت رد گم کردن همکاری های گذشته شان با ارگان های امنیتی، و "شامورتی بازی" خوانده است.

اهداف نهفته در نوشته این عنصر امنیتی رانت خوار، آنهم پس از گذشت اینهمه سال کاملاً روشن است و از آنچنان اهمیتی برخوردار نیست که وقتی صرف آن گردد. حتی خود افراد فوق الذکر هم که هنوز چشم به اصلاح این رژیم دارند نیز بطور مجرد مورد بحث این نوشتار نیستند. اما شناخت تاکتیک ها و اهداف پنهان وزارت اطلاعات رژیم در اتخاذ شیوه های گوناگون برخورد با طیف های مختلف معترض و مخالف سیستم ولایت فقیه بما کمک می کند که:

- نسبت به طرح های امنیتی رژیم بر علیه مخالفین دید بازتری داشته باشیم
 - از مواضع کنونی حامیان سابق رژیم که همکنون چه بصورت مخالف یا معترض و یا منتقد دلسوز در داخل و خارج کشور فعالیت هایی دارند، شناخت بهتری داشته باشیم.
- با توجه به کارنامه بسیار سیاه ارگان های رسمی و غیر رسمی سرکوبگر رژیم در اعمال برخوردهای بسیار خشن و وحشیانه شان با مخالفین حکومت، بنظر نمی رسد که در مسایل امنیتی، کسی از این رژیم انتظار انعطاف و خویشتنداری داشته باشد. بویژه در مورد کسانی که از خطوط قرمز حاکمیت عبور می کنند.
- از این نظر، آزادی عمل نسبی معدودی از معترضین خانگی رژیم، چون محمد نوری زاد و مهدی خزعلی در بیان بعضی از اظهارات شان بر علیه حکومت آخوندها، برای خیلی ها سنوال برانگیز شده است. نامبردگان بارها در اظهاراتی علنی، صلاحیت رهبری خامنه ای را در نوشته ها و گفته هایشان زیر سنوال برده اند. محمد نوری زاد حتی فرا تر از افشاگری های معمول، کشتار سی هزار تن از مجاهدین و مبارزین در تابستان خونین 1367 بدست جلاوران رژیم را به نوعی تقبیح و محکوم کرده است. اما فعلاً بنظر میرسد که وزارت اطلاعات رژیم در حال تجربه نمودن تاکتیکی جدید، در مقابل این منتقدین سمج و مزاحم است.
- برای پیدا کردن این معمای ساخته و پرداخته شده توسط دستگاه های امنیتی رژیم، ترجیحاً بحث را با تنظیم رابطه کنونی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی با دو نامبرده فوق و با طرح سئوالات زیر پی می گیریم:
1. از آنجایی که آزادی عمل نسبی آقایان محمد نوری زاد و مهدی خزعلی در بیان صریح اعتراضات شان نسبت به انحرافات حکومت گران و حتی شخص خامنه ای، قاعداً در داخل ایران جرم بزرگی محسوب می شود، چگونه است که تاکنون گرفتار تیر خشم حامیان تیره مغز رهبر و نیروهای سرکوبگر رژیم نشده اند؟
 2. آیا سیاست گذاران دستگاه های مخوف امنیتی رژیم، متحول شده و از ماهیت سرکوبگرانه خود فاصله گرفته اند؟
 3. آیا رژیم بدنبال چهره نمایی مثبت از خود در سر میز مذاکرات اتمی اش با کشورهای 1+5، بطور موقت خویشتنداری پیشه کرده است؟
 4. آیا رژیم به آنچنان ثبات سیاسی ای رسیده است که واهمه ای از منتقدین و مخالفین خود ندارد؟
 5. آیا رژیم به علت وخامت وضع اقتصادی خود بطور تاکتیکی در سدد کاستن فشارهای اجتماعی از جامعه معترض ایران است؟
 6. آیا میخواهند اینطور جلوه بدهند که برخوردهای حذفی آنها تنها شامل حال مخالفینی می شود که قصد سرنگونی رژیم را دارند؟
 7. آیا با پز نادیده گرفتن و ناچیز شمردن اظهارات این افراد، میخواهند چهره ای غیر جدی و یا مالیخولیایی از آنان به نمایش بگذارند؟
 8. آیا شرمنده خدمات گذشته این معترضین هستند؟
 9. آیا رژیم از مقاومت و اعتصاب غذای این افراد در دوران زندانی بودنشان خسته و مستاصل شده است؟
 10. آیا افرادی چون محمد نوری زاد و مهدی خزعلی عوامل جمهوری اسلامی بوده و بدنبال شناسائی و بدام انداختن طعمه های ضد حکومتی هستند؟

براستی نظام سرکوبگر آخوندها در ایران، با ایجاد اینهمه اربام در اذهان مردم، بدنبال چیست؟ چرا در بعضی از موارد افکار عمومی دنیا برایش اهمیت پیدا میکند و در مواردی دیگر مخالفین خود را علیرغم درخواست ها و هشدار های سازمان های حقوق بشری و دول غربی، به دار می آویزد و هزینه سیاسی اش را هم می پردازد؟

رژیمی که پسر قدرتمند خمینی را بنا به اقرار سعید امامی معدوم که از نقش آفرینان اصلی قتل های زنجیره ای بوده است، سر به نیست می کند، از کشتن افرادی مثل نوری زاد، چه ابایی دارد؟ واقعیت اینست که تا مادامی که ساختار اصلی این حکومت فاسد و مردم گش همچنان بر پا جاست، ذره ای از ماهیت اصلی آن تغییر نخواهد کرد. تاکتیک های مقطعی و بزک نمایی های ظاهری آن، فقط به درد معامله گران خارجی اش می خورد که بتوانند به بده و بستان های تجاری/سیاسی خود با رژیم تهران، ظاهری مشروع بدهند.

اگر رژیم گزینه حذف و نفس بردن را در مورد بعضی از قربانیان خود به اجرا در می آورد، به این خاطر است که عقریه دستگاه تهدید سنخ آخوندها در مورد بعضی از معترضین و مخالفین استوار، به محوطه قرمز آن میرسد. این دستگاه بخوبی تنظیم و برنامه ریزی شده است و با گد هایی که به آن داده اند، می تواند مخالفی را که می خواهد سر به تن این نظام سرکوبگر نباشد را با معترض و منتقدی که با موجودیت نظام حکومتی بجا مانده از خمینی مشکل بنیادین ندارد، از هم تشخیص دهد.

البته این رژیم بوضوح نشان داده است که حتی برای خفه کردن تمامی منتقدین خود نیز، نسخه های مناسب تنبیهی از حبس های تعزیری گرفته تا ابد، در خورجین اش آماده دارد. کلاً عملکرد ارگانهای سرکوب و امنیتی آخوند ها، حد اقل در دو دهه گذشته نشان داده است که آنها در مورد مخالفین جدی و تهدید آفرین خود، دگم و غیر قابل



سعید اطلس: ریزشی های رژیم ایران و مواضع ما ؟

انعطاف عمل می کنند، اما در مورد معترضین و منتقدین دلسوز، ولی در دسرس ساز خود، اهداف زیر را غالباً بدون اطلاع سوزه از نقش آفرینی خود در طرح های پیچیده رژیم، دنبال می کنند:

- استفاده از این افراد بعنوان سوپاپ، برای فرو نشاندن خشم و اعتراضات روز افزون مردم نسبت به رژیم
- شخصیت سازی از آنان برای راه یابی به ملاء پناهندگان سیاسی و انداختن شکاف بین مخالفین سنتی و پایدار رژیم
- تخریب نهایی موقعیت سیاسی این منتقدین (سوزه) پس از بهره برداری های لازم از آنها در امورات مربوط به اپوزیسیون (البته این کار هم از سوی رژیم و هم از سوی بخش هایی از اپوزیسیون انجام می شود که شرح چگونگی آن نیازمند بحث جداگانه ای است)

فراهم کردن اسباب خروج معترضین و منتقدین بی خطر و معتقد به حفظ نظام جمهوری اسلامی از زندان ها، به خارج از کشور یکی از پروژه های شناخته شده وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در سه دهه گذشته بوده است. رژیم با انجام این طرح ها هم خود را از شر وجود منتقد سمج در داخل کشور راحت می کند و هم با دادن اجازه خروج قانونی به آنها به خارج از کشور به هدفش که فرهنگی کردن فعالیت های عملگراییه مخالفین جدی حکومت و در نهایت کمک به رواج پاسیویسم است، دست یابند.

بی شک عناصر رهبری کننده جمهوری اسلامی آنقدر ها احمق نیستند که در مورد منتقدینی که خطری برای حیات و موجودیت نظام حکومتی شان ندارند، هزینه های اجتماعی و بین المللی غیر ضروری بپردازند. بلکه بر عکس، سعی می کنند که با حاشیه سازی پیرامون آنها و محاکماتشان، از زهر انعکاس رسانه ای و حقوق بشری اعدام های سیاسی در ایران بکاهند.

در رابطه با موضوعات فوق، سئوالی که شاید پاسخ واحدی از سوی مخالفین حکومت آخوندها برای آن وجود ندارد، اینست که آیا باید تمامی فعالین سیاسی معترض که پیشینه خدمت و یا همکاری و حمایت از جمهوری اسلامی را در کارنامه خود دارند، با هم یکی دانست؟

برای مثال، فردی چون آخوند کدیور (اسلام شناس) که یکی از ریزشی های موقت جمهوری اسلامی و ساکن آمریکاست، در سخنرانی های خود با سفلگی تمام عبارت "هلاکت" را در مورد خیل جوانان به خون خفته وطن در دهه خونین 60 بکار می گیرد.

عطاءالله مهاجرانی، وزیر ارشاد در دولت محمد خاتمی، علیرغم حضورش در ملاء پناهندگی ایرانیان، بطور علنی از کلیت نظام جمهوری اسلامی حمایت می کند. ابراهیم نبوی به همراه تعدادی از منتقدین نادم رژیم که در میان پناهندگان ایرانی جا خوش کرده اند، پس از انجام رسالت تیغ کشی بر روی مخالفین سرنگونی طلب رژیم، حال تقاضا دارند که به آغوش جمهوری اسلامی باز گردند، هر چند که از ترس تشرهای ازه ای دادستان کل کشور هنوز جرئت این کار را نیافته اند.

در همین طیف ریزشی های معترض رژیم هم کسانی وجود دارند که در افشای جنایات رژیم، آگاهانه از خطوط قرمز آخوندها عبور می کنند.

حال با توجه به مثال های فوق، آیا می توان همه انگیزه ها و اهداف این افراد را یکی دانست و تفاوتی بین شان قائل نشد؟

مُشکل بودن سئوال در این است که رژیم سعی می کند که از کلاه آنها نمدی برای طرح هایش در راستای جلوگیری از رادیکالیزه شدن جامعه بسازد. اما در چهار چوب حق انسانی و مبارزاتی این افراد، آیا می توان هر سخنی از جانب آنان را که در اعتراض به منشی دیکتاتوری رژیم بیان می شود و یا هر قدم درستی را که در جهت منعکس شدن اعتراضاتشان بر میدارند، تحطنه کرد و آنرا به خوش خدمتی به رژیم نسبت داد؟

به عنوان نمونه، اگر موضوع حجاب زنان در ایران توسط حکومت تبدیل به ناموس و پاشنه آشیل این حکومت شده است. اگر این حکومت، بی حجابی زنان را به **حیات ابدی لوژیکی** خود پیوند زده است، چرا باید در مقابل ابتکار مسیح علینژاد که **رژیم را به تکاپو انداخته** است، شمشیر مخالفت را بر بالای سر چرخاند؟

هنر سرنگونی طلبان این نیست که با ابراز مخالفت های غیر منطقی با طرح ها و ابتکارات کسانی که با هزینه ای کم، توانسته اند در بخشی از زنان جامعه ایران تحركات اعتراضی، بوجود بیاورند، چوب لای چرخ شان بگذارند. هنر اینست که با حفظ مواضع خود، به گسترش ابتکاراتی که زدن باور های قرون وسطایی رژیم ولایت فقیه را مد نظر دارد، کمک کنند.

واقعیت اینست که نمی توان منکر تحولات مثبت فکری افراد در طول زمان شد. اساساً تبادل آزادانه اندیشه ها و باورها می تواند به ترمیم دیدگاه های جزمی و زنگار زده انسانها کمک کند. ما به دلیل اختلافات دیدگاهی و همچنین همکاری نوری زاد و نوری زادها، مهدی خزعلی و خزعلی ها در مقطعی از زمان با ارگان های سرکوبگر رژیم، می توانیم آنها را به اندازه سالپانی که بر علیه مردم ایران در خدمت رژیم بودند، شماتت و سرزنش کنیم، اما شایسته است که برای هر ذره از آگاهی و آزاد اندیشی و بلوغ فکری ای، که افراد برای کسب آنها بهاء می پردازند، به دیده احترام نگریست و برای آنها ارزش قائل بود.

دیگر دوران گرفتن مواضع فله ای که با رنگ و لعاب تعصبات سنتی و غیر علمی انجام می گرفت، گذشته است. در ارزیابی نیروهای فعال جامعه باید راه و رسم فضاوت عادلانه را شناخت و مسئولانه به منافع کلان مردم ایران اندیشید. برای تحقق این امر حیاتی، استفاده هشیارانه از ظرفیت های ملی را باید جایگزین تشبث و انتقام جویی های غیر مسئولانه در صفوف اپوزیسیون کرد. گرفتن این شانس از مردم ستمدیده کشور ایران، گناهی است نابخشودنی در پیشگاه تاریخ پُر فراز و نشیب ملت و نسل های آینده ایران.

سعید اطلس - 23 ژوئن 2014 - 2 تیر ماه 1393



حسن روحانی در دهم خرداد 1393 در دیدار با کارکنان سازمان حفاظت محیط زیست گفت که " دولت دینی خوب است ؛ اما در مورد دین دولتی باید بحث کنیم " وی در این سخنان گفت " دین را نباید بدست دولت داد ؛ چون دین در دست کارشناسان ؛ علما ؛ صاحب نظران و دلسوزان است و آنها باید دین را تبلیغ کنند و دولت باید حمایت کند " . البته روحانی مشخص نکرده است ؛ در شرایطی که دولت و قدرت سیاسی در انحصار همان کارشناسان ؛ علما و صاحب نظران دینی یعنی آخوندها و آیت الله ها و صاحب عله های اصلی دین است و آنها به کار دیگری غیر از دین مشغولند ؛ دین آزاد و غیر حکومتی را چه کسانی و یا چه نهادهایی در جامعه توسعه و ترویج میدهند ؟! اما در هر حال در شرایط موجود ؛ آیا دین آخوندی - یعنی دین کارشناسان دینی - همان دین حکومتی نیست ؟ اما مهمتر اینکه ؛ در حالیکه هیچ فرانت دیگری جزء فرانت فقهی ؛ حکومتی - که فرانت نظام حاکم است - از دین رایج و آزاد نیست و علی خامنه ای هم که ولی فقیه نظام است تأکید دارد و میگوید " دولت دینی با دین دولتی هیچ فرقی ندارد " ؛ چرا حسن روحانی فریبکارانه اصرار دارد که بگوید در مورد خوب بودن " دین دولتی باید بحث کنیم " ؟ قبل از بحث در مورد چرانی مطرح شدن این بحث و موضوعات فرهنگی دیگری که این روزها جدال بر سر آنها در میان باندهای رژیم بالا گرفته ؛ توضیحاتی در مورد " حکومت دینی " و " دین حکومتی " در نظام جمهوری اسلامی را ضروری میدانم .

با تشکیل و تأسیس نظام جمهوری اسلامی در بهمن 57 :

الف - دین بخش جدا نشدنی حکومت شد :

1 - ملاها و روضه خوانان یک لا قبای دبروز بتدریج با حضور در مجلس ؛ شورای نگهبان ؛ شورای تشخیص مصلحت ؛ مجلس خبرگان ؛ قوه قضائیه ؛ دوایر سیاسی - عقیدتی و هم مناصب سیاسی و برنامه ریزی حکومت را در اختیار گرفتند .

2 - روحانیون با مصادره اموال و تأسیسات کارگزاران رژیم سابق و مخالفان نظام و یا از طریق واگذاری بنیادها و مؤسسات دولتی به آنها ؛ رانت خواری و سایر درآمدها ؛ بر اقتصاد و درآمدهای کشور مسلط شده و تمامی اهرمهای اقتصادی کشور را به زیر سیطره خود ؛ کشاندند .

بدین ترتیب روحانیت شیعه که تا پیش از به حکومت رسیدن آخوندها ؛ یک نهاد نیمه مدنی و تا حدود زیادی مستقل - استقلال مالی و سازمانی - بود به بخش جدا نشدنی از حکومت تبدیل گردید . این پروسه که در ولایت فقهی روح الله خمینی ؛ با زائده حکومت شدن شروع شده بود با ولایت فقهی خامنه ای تکمیل و پایان رسید . بطوریکه اکنون هم روحانیت و هم نهادهای وابسته - مساجد ؛ حسینیه ها ؛ حوزه های علمیه و دیگر نهادهای دینی - به لحاظ مالی و اداری بخشی از حکومت دینی میباشند .

امروزه روحانیون چون دیگر کارکنان دولت تحت عنوان شهریه از دولت حقوقهای کلان دریافت میکنند ؛ از حق بیمه بهداشت و درمان بسیار بهتری برخوردارند ؛ از دولت حق مسکن می گیرند و بدین ترتیب دین در دست روحانیون هزینه کسب قدرت سیاسی شد و بنام دین ؛ خدا ؛ پیغمبر و ائمه ؛ آخوندها در معامله و معادله قدرت در دولت امام زمان ؛ تیغ جباریت و ستمگری بدست گرفتند و به قتل و کشتار ؛ دزدی و چپاول ؛ فساد و خونریزی و مشغول شدند .

بنابراین وقتی حکومت ؛ دینی میشود و ایدئولوگ های دینی - علما و کارشناسان دینی ؛ یعنی همان روحانیون - قدرت را در دست میگیرند و حاکم میشوند ؛ صاحبان قدرت - آخوندها و بقول حسن روحانی کارشناسان دین - مجبورند برای تداوم حکومت و حفظ ثبات پایه های نظام دینی شان - که در گرو کلید داری دین است - هر تلقی و خوانش دیگری از دینی را در نطفه خفه کنند و دینی در جامعه رواج دهند و تبلیغ کنند که ضامن حفظ و اقتدار نظام باشد . یعنی دین رایج در جامعه ؛ دینی میشود که حکومت در جامعه رواج میدهد .

یعنی حکومت دینی ناچار است درک واحدی از دین به جامعه تحمیل کند ؛ زیرا اگر آزادی و تنوع فهم دینی وجود داشته باشد و هر کس مطابق فهم و برداشت خود از دین عمل کند ؛ دیگر وجود مرجع رسمی فهم دین و مفسران دینی - طبقه رسمی و دولتی - موضوعیت پیدا نمی کند و مثلاً دیگر دادستان کشور نمی تواند بجای استناد به قانون ؛ به اظهارات ولی فقیه و مراجع دینی در مورد وقایع و حوادث کشور اظهار نظر و تصمیم گیری نماید .

بعلاوه ولی فقیه و حاکمان دینی با سرازیر کردن هزاران میلیارد تومان به حوزه های دینی و تخصیص بودجه های گزاف برای ساختن مساجد و تکیه ها و به انحصار در آوردن این نهاد ها از یکطرف و از طرف دیگر با طرد و سرکوب مراجع و روحانیون مستقل - حمله بدفاتر و مراکز تا محاکمه در بیدادگاههای ویژه روحانیت و تا حصر خانگی و ... - استقلال مالی و سازمانی حوزه ها و نهادهای دینی و بالطبع استقلال فکری و فقهی روحانیت شیعه را نیز هدف قرار داد ؛ بطوریکه اکنون بجز عده انگشت شماری از روحانیون ؛ مابقی آنها همان تلقی آخوندهای حکومتی از دین را ؛ در جامعه رواج میدهند . یعنی آنچه تحت عنوان دین در جامعه رواج داده میشود دینی است که توسط دولت و کارگزاران آن به جامعه معرفی میشود ؛ و این یعنی " دین حکومتی " .

ب - تغییر احکام و قوانین شرع :

با آشکار شدن تضاد احکام و قوانین قرون وسطانی شریعت با مقتضیات و نیازهای روز نظام جمهوری اسلامی در کشور و نا مناسب و ناکافی بودن این قوانین برای اداره کشور و ضرورت تصویب و اجرای قوانینی دیگر - که با قوانین احکام شریعت منافات داشت - ؛ حاکم اسلامی - ولی فقیه - به قدرت و اختیاراتی فراتر از آنچه فقه و شرع تعیین کرده بود نیاز داشت ؛ تا بتواند از قوانین و محدودیت هایی که شرع تعیین کرده و به حاکم اسلامی تنها در چارچوب آن ؛ اختیارات داده است عبور کرده و با نادیده گرفتن آن ؛ قوانین لازم برای اداره کشور را وضع نماید . بهمین منظور با اضافه کردن کلمه " مطلقه " به ولایت فقیه و تبدیل آن به " ولایت مطلقه فقیه " و با تغییراتی در قانون اساسی ؛ دامنه اختیارات ولی فقیه بیش از پیش افزایش یافت . و برای توجیه و زمینه چینی آن حد از اختیارات ولی فقیه ؛ جایگاه و ارزش حفظ " حکومت اسلامی " از استانداردهای فقهی گذشته فراتر رفته و بر اساس آن ؛ حفظ " حکومت اسلامی " از " احکام اولیه¹ " اعلام شد و حفظ آن بر " احکام فرعی² " یا ثانوی² - مانند نماز ؛ روزه و حج - مقدم و ارجح شمرده شد .

خمینی در کتاب ولایت فقیه ص 170 آورده است " حکومت یکی از احکام اولیه است و مقدم بر تمام احکام فرعیه



حتی نماز ؛ روزه و حج است " . مطابق این دیدگاه ؛ ولی فقیه اجازه می یابد فراتر از احکام و قوانین فقهی ؛ بر اساس مصلحت ها و ضرورت های حکومتی تصمیم بگیرد . یعنی مطابق تعریف جدید ؛ عملی دینی و مشروع است که مورد تأیید ولی فقیه باشد و با مصلحت سنجی های او مطابقت داشته باشد . بدین ترتیب درک جدیدی از دین خلق میشود که بر اساس آن ؛ اجرای احکام و قوانین شریعت به اصل " حفظ نظام " مشروط میشود و اجرای آنها تا آنجا قابل قبول است که ؛ تعارضی با حفظ نظام نداشته باشد . این اختراع جدید فقهی و قوانین و احکام بعدی ناشی از آن ؛ همان " دین حکومتی " است که اکنون در ایران رواج دارد .

تا پیش از این تغییر خمینی ؛ نظام " ولایت فقیه " را می توانستید با اغماض و بدون در نظر گرفتن ذات مستبدانه و خونریز آن ؛ نظامی مشروطه - مشروط به احکام و قوانین فقهی - بدانید و لی بعد از این تغییر ؛ نظام دینی لجام گسیخته به یک نظام دیکتاتوری با کارکردی فراتر از اختیارات فقه شیعه تبدیل شد . یعنی دیگر حاکم اسلامی مجاز میشود فراتر از احکام و قوانین مستبدانه دینی عمل کند تا جا را برای حکمرانی تام و تمام خود باز کند . در قدم بعدی نظریه انتصابی بودن ولی فقیه مطرح شد . نظریه ای که بر اساس آن ولی فقیه مشروعیتش را از نصب شدن بوسیله امام معصوم می گیرد . در این تلفی نظام اسلامی بدون توجه به رأی و نظر مردم ؛ مشروعیتش را از ولی فقیه برگزیده امام معصوم میگیرد . و قوای سه گانه مملکتی با اعتبار رضایت ولی فقیه ؛ مشروع و معتبر میشوند .

بدین ترتیب می بینیم ؛ از آنجا که حکومت های دینی ؛ تقدس و ارزشمندی خود را به مسائل ماورائی ؛ خدا و دین گره میزنند و اعمال جنایتکارانه خود را دستور خدا و مخالفت با خود را مخالفت با دین و خدا جا میزنند ؛ چگونه ناچار میشوند برای جا انداختن و قابل پذیرش کردن این امر به تغییرات مطلوب در دین دست بزنند تا بتوانند اهداف قدرت طلبانه و جنایتکارانه خود را پیش ببرند . تغییرات ایجاد شده بوسیله حاکمیت دینی باعث شده است که امروزه ما با دین جدیدی مواجه باشیم ؛ این دین را علیرغم اما و اگر ها و حرف های فریبکارانه روحانی " دین حکومتی " میگویند . در جهان متمدن امروز همانطور که شاهد هستیم بر خلاف حکومت دینی ایران ؛ حکومتها در درجه اول مسئول بر آورده کردن نیازهای اولیه انسانها مانند غذا ؛ مسکن ؛ شغل ؛ بهداشت ؛ آموزش ؛ امنیت و میباشند . یابن ترتیب زمینه برای رو آوردن انسانها به نیازهای بعدی خود چون دین ؛ هنر ؛ فلسفه ؛ علم و فراهم میشود . یعنی حکومتها بهیچوجه برای بر آوردن نیازهای ثانویه انسانها تشکیل نمیشوند . **اما چرا حسن روحانی این موضع را گرفته است ؟!**

روحانی و مدره نمایی :

تا آنجا که به اصل و نسب سیاسی و عقیدتی حسن روحانی مربوط میشود ؛ وی مخترع عنوان " امام " برای برآی خمینی گور به گور شده بود و کسی است که با افتخار میگوید " من خودم اولین کسی بودم که جلوی ورود زنان کارمند بی حجاب را در ستاد مشترک گرفتم " . وی همچنین کسی است که در وقایع تیر ماه 76 ؛ خواستار سرکوب و کشتار دانشجویان معترض شد . بنابراین بطور قطع وی مثل همه آخوندها نمی تواند نخ وصل سیاسی و عقیدتی خود را از خمینی و نظام ولایت فقیه قطع کند .

واقعیت این است که عوام فریبی و مغلطه کاری در فرهنگ روضه خوانی امر رایجی است - مگر خاتمی در 8 سال ریاست جمهوری اش از این حرفها کم زده بود و کم فیگور مردم سالاری دینی ؛ جامعه انبسی و گرفته بود ؟ - ولی اینکه روحانی مجبور شده است از مایه هزینه کند و بدون هراس از ولی فقیه چنین گنده گوئی نماید جز در کادر اوج گیری جنگ باندهای رژیم قابل تفسیر نمی باشد .

شدت گیری جدال باندهای رژیم بر سر مسائل فرهنگی از جمله حجاب ؛ هنر و " دین دولتی " ؛ از نشانه های عمق بیزاری مردم و جوانان کشور از حکومتگران دینی و از نشانه های خشم و نفرت از دخالت های دینی در زندگی آنها میباشد و حرف های روحانی در واقع ریختن آب بر آتش خشم مردم است . کما اینکه بر خلاف اظهارات ولی فقیه و تعدادی از بالاترین روحانیون کشور ؛ میگوید " به زور و با شلاق نمیشود مردم را به بهشت برد " .

مقاومت مردم و جوانان کشور علیه مقررات ارتجاعی نظام ولایت فقیه ؛ علیه دخالت های دین در زندگی آنها ؛ علیه تحمیل های دینی ؛ علیه حجاب اجباری و باعث شده تضادهای جدی در رأس هرم قدرت بوجود بیاید . بنابراین در حالیکه شدت گیری اختلافات جناحها در واقع بازتاب مقاومت و مخالفت در جامعه است و هر روز اوج تازه ای میگیرد ؛ باند رفسنجانی ؛ روحانی برای مقابله با این بحران و جلوگیری از انفجار این خشم متراکم ؛ معتقد است باید به مقداری فضای جامعه را باز نمود .

ناطق نوری از افراد همین باند میگوید " شیوه سرکوب و قلع و قم زنان نه تنها کار ساز نبوده و نیروهای سرکوب رژیم نه تنها نتیجه مطلوب را نگرفته اند ؛ بلکه باعث افزایش مقاومت هر چه بیشتر آنها علیه نظام شده است " . بنابراین حرف های روحانی را در کادر جنگ میان دو باند رژیم بر سر دو راه حل " سرکوب تمام عیار " راه حل باند خامنه ای و راه حل " سوپاپ اطمینان " و دلجویی از مردم با کمی آزادی اجتماعی ؛ راه حل رفسنجانی ؛ روحانی برای حفظ رژیم ؛ باید بررسی نمود .

راه حل واقعی اما ؛ هم نفی " حکومت دینی " و هم نفی دین حکومتی " است . یعنی در حالیکه آخوندها با نام خدا و دین خدا به قلع و قم مردم و غارت و چپاول ثروتهای کشور زده و میزنند ؛ مردم و جوانان ایران هم باید دست دین ؛ حوزه های دینی و آخوندها را از قدرت و حکومت بر کشور قطع نمایند . و تا زمانی که دست دین اسیر آخوندها از عرصه سیاست و اداره جامعه قطع نشود ؛ مردم ایران نمی توانند نفس راحتی بکشند .

پاورقی :

1 - احکام اولیه ؛ احکامی هستند که در مورد انجام فعل واجبی بدون در نظر گرفتن شرایط ؛ عوارض و پیامدهای آن صادر شده اند .

2 - احکام ثانویه مربوط به اجرای فعل واجب با رعایت شرایط ؛ عوارض و پیامدهای آن . مثال ؛ نمازی که برای مسلمانان شیعه واجب و مقرر شده است ؛ خواندن نماز با دستهای باز میباشد ؛ این " حکم اولیه " میباشد ؛ حال اگر در روایتی و نقل قولی از امامان معصوم در شرایط ویژه ای به خواندن نماز با دستهای بسته امر شده ؛ از آنجا که در شرایط اضطرار صادر شده " حکم ثانویه " ؛ میباشد .

28 خرداد 1393

18.06.2014



برای درک صحیح از نظام سرمایه داری جهانی و پیوند آن با کشورهای «محیطی» بایستی از مفهوم حرکت سرمایه آغاز کرد. در این حرکت واحد، دو روند متمایز از یکدیگر وجود دارند: حرکت سرمایه از درون مناسبات غیرسرمایه داری (پیشا سرمایه داری)؛ و حرکت در مسیر سرمایه داری. حرکت نخست، به مفهوم روند انباشت سرمایه در محیط غیر سرمایه داری از طریق انباشت محصول افزونه است. حرکت دوم، انباشت سرمایه توسط تولید ارزش افزونه است. در جوامع بشری همواره آغاز حرکت سرمایه از مناسبات غیرسرمایه داری بوده است، لذا این روند، «انباشت اولیه سرمایه» نامیده می شود. در این روند از حرکت، جامعه به صاحبان وسایل تولید و کارگران «آزاد» (جدا شده از وسایل تولیدشان) تقسیم می شود. اما، پس از این که محصول افزونه «انباشت شده» تبدیل به سرمایه گشت، توسعه سرمایه در مقیاس گسترده تر همراه با به خدمت در آوردن نیروی کار و تولید ارزش افزونه، آغاز می شود. در نتیجه، دو روند انباشت سرمایه، بیان کننده دو مرحله متوالی در حرکت سرمایه است. به عبارت دیگر، بررسی آغاز انباشت کاپیتالیستی تنها بر بستر بررسی روند انباشت اولیه و گذار از آستانه کمی و کیفی آن، ممکن است. بنابراین برای توضیح علل پیدایش «سریع تر» وجه تولید سرمایه داری در یک کشور در قیاس با کشور دیگر، بایستی در وهله نخست به تشریح شرایط مساعد برای انباشت اولیه در یکی و موانع سخت عبور در برابر انباشت اولیه در دیگری، پرداخته شود. بنابراین ریشه اساسی توسعه ناموزون اقتصاد جهانی در ناموزونی روندهای انباشت اولیه در کشورهای مختلف قرار دارد.

نکته دیگر اینکه، این دو مرحله نه تنها مراحل متوالی بوده که در بسیاری موارد مراحل همگام اقتصادی نیز هستند. زیرا الزاماً انباشت اولیه سرمایه با پیدایش وجه تولید سرمایه داری از میان نمی رود. حتی در کشورهای «مرکزی» نیز افرادی (مانند مغازه داران، پیشه وران، کارمندان و غیره) وجود دارند که از طریق صرفه جویی و پس انداز، کار زیاد و با کلاهبرداری و نزول خواری به سرمایه دار میبدل می گردند (در کشورهای «محیطی» که جای خود دارد). اما، بدیهی است که در کشورهای پیشرفته صنعتی مرحله دوم حرکت سرمایه، یعنی انباشت کاپیتالیستی، نقش غالب و تعیین کننده را داراست.

در واقع، توسعه ناموزون و مرکب اقتصاد جهانی از وحدت دیالکتیکی این لحظه های متوالی و همگام به دست می آید. آنچه در اقتصاد جهانی وجود دارد، ترکیبی از روندهای ناموزون انباشت اولیه سرمایه با انباشت کاپیتالیستی است، که در مغایرت کامل با تحلیلی است که مرئضی محیط ترسیم می کند. امروز در اغلب کشورهای واپسگرا، روند انباشت اولیه سرمایه، چه به لحاظ کمی و یا چه به لحاظ کیفی، نقش تعیین کننده در اقتصاد ایفا می کند. اما، ادغام اقتصاد این کشورها در بازار جهانی و بهم پیوستگی اندام وارانه روندهای انباشت اولیه سرمایه در کشورهای واپسگرا، با انباشت کاپیتالیستی ناشی از وجه تولید سرمایه داری در کشورهای متروپل، ماهیت مرکب و مسیر ویژه ای از حرکت سرمایه و اقتصاد را ترسیم می کند. در این کشورها به علت ادغام در بازار جهانی در روند دخالت های امپریالیستی، ترکیب ویژه و پیچیده ای از مناسبات «تولیدی پیشا-سرمایه داری»، «شبه سرمایه داری» و «سرمایه داری»، ظاهر می گردد. این نوع اقتصادها با روند تکوین سرمایه داری در کشورهای اروپایی قرون 17 و 18 و 19 تفاوت کیفی دارد (عاملی که مرئضی محیط با آن بی توجه است). برای اثبات نکات بالا بررسی تکامل مراحل مختلف سرمایه داری جهانی ضروری است.

بازتاب ترکیب ویژه و پیچیده مناسبات تولیدی پیشا-سرمایه داری، شبه سرمایه داری و سرمایه داری در جوامع «محیطی»، را می توان با مشاهده استفاده از کامپیوترهای پیشرفته در کنار چرتکه در بخش حسابداری؛ حضور پیشرفته ترین تراکتورها شخم زنی در کنار گاواهن در بخش کشاورزی، و مجهزترین ماشین آلات نساجی در کنار قالی بافی دستی و غیره است. این وضعیت غیرعادی و به هم پیوسته اقتصادی، ناشی از لطماتی است که اقتصاد این کشورها در دوران اولیه انباشت اولیه و پس از آن خورده اند. بنابراین، بررسی فراتر روندهای اولیه اقتصادی، می تواند ریشه های ناموزونی در انباشت اولیه بین کشورهای مختلف جهانی و در نتیجه راه حل هایی برای برون رفت از بحران اقتصادهای واپسگرا را، واضح تر بیان کند. در زیر نشان داده خواهد شد که سرمایه داری جهانی در هر مرحله از دخالت های خود در کشورهای «محیطی»، لطمات جبران ناپذیرتری از پیش بر پیکر بی رمق اقتصاد این کشورها وارد آورد. تا جایی که امروز سخن از «صنعتی شدن» یا جهش صنعتی تحت رهبری بورژوازی (یا ائتلافی با بخش هایی از قشرهای پرولتر و زحمتکش) در چارچوب نظام امپریالیستی در این جوامع به میان آوردن با این توضیح گذرا، تحلیل از انکشاف تاریخی اقتصاد سرمایه داری در سطح بین المللی را به چهار مرحله می توان تقسیم کرد:

- مرحله اول: عصر سرمایه داری تجاری
- مرحله دوم: عصر سرمایه داری صنعتی
- مرحله سوم: عصر سرمایه داری انحصاری (امپریالیزم)
- مرحله چهارم: عصر سرمایه داری پسین

ادامه دارد





عراق، عملاً به مجری برنامه های گسترش طلبانه جمهوری اسلامی در این بخش از منطقه خاورمیانه تبدیل شد. پیشبرد سیاستهای "نوری المالکی" در راستای گسترش دکتترین حاکمان تهران و "صدور انقلاب" با برجسب شیعه از سوی جمهوری اسلامی، و خطای محاسبه ایالات متحده در برقراری توازن قوا در این نقطه از خاورمیانه باعث شد تا دولت مسلط شیعه در عراق با اعمال سیاستهای تبعیض آمیز گسترده در این کشور، بخش بزرگی از فرقه های گوناگون سنی در عراق را به مقابله با شیعیان سوق دهد.

مهار برنامه های هسته ای جمهوری اسلامی توسط ایالات متحده و اتخاذ سیاستهای مماشات گرایانه با ملایان شیعه حاکم بر ایران در این راستا نیز، که شامل "شیرین کردن کام" حاکمان تهران میشد، موجب گشت تا ایالات متحده در قبال سیاستهای تبعیض آمیز و تمامیت خواهانه دولت شیعه در مقابل سنی های این کشور سکوت اختیار کرده و بشکه باروتی را که طی این دوران در حال شکل گیری بوده، به نقطه یک انفجار مهیب که طی چند روز پیش شاهد آن بوده ایم برساند. بزبان ساده تر، ایالات متحده آمریکا، دولت ارتجاعی شیعه بروی کار آورده آن در عراق و حاکمان جنایتکار جمهوری اسلامی ایران، دست در دست یکدیگر، بار مسئولیت فجایعی که امروز توسط گروه "داعش" به آن دامن زده میشود را بر دوش دارند.

برخی از رسانه ها و تحلیلگران غربی، وضعیت کنونی عراق را به تخریب تقسیم بندی منطقه با به اجرا گذاشته شدن معاهده "سایکس-پیکو" در 16 ماه مه 1916، که مناطق تحت نفوذ امپراتوری عثمانی را بین بریتانیا و فرانسه تقسیم کرد توصیف کرده اند. شاید هم یکچنین برداشتی توسط این رسانه ها و تحلیلگران، پیام های "توییتر" (Twitter) برخی از "جهاادیون" با شناسه #SykesPicotOver بر روی سامانه شبکه اجتماعی "توییتر" بوده است. واقعیت آنستکه مدافعان مرزهای این تقسیم بندی صد ساله استعماری، در بغداد، دمشق، آنکارا، تهران و ریاض نشسته اند، در حالیکه اروپایی ها و آمریکایی های "خسته از جنگ"، بدنبال آن هستند که منافع ناشی از این معاهده در یکی از ثروتمندترین و استراتژیکی ترین مناطق جهان را همچنان تحت مهار و غارت خود داشته باشند و از آن صیانت کنند. با باور نگارنده، گروه "داعش" از هیچگونه استقلال آرمان گرایانه که با اهداف ضد استعماری، انگیزه ای در پیشبرد یکچنین هدفی را داشته باشد برخوردار نیست. از هر زاویه ای که به حرکات این گروه جنایتکار نگاه کنیم، نمیتوان به آنگونه جمع بندی دست پیدا کرد که موافق نظر این رسانه ها و تحلیلگران واقع شود. تنها میتوان به این نکته اشاره کرد که برخی از پویایی های منطقه ای طی صد سال گذشته دچار تغییراتی شده اند؛ مانند برپا کردن حکومت اسرائیل در قلب مناطق مسلمان نشین، کنار زدن رژیم پهلوی و جایگزینی آن با یک رژیم اسلامی شیعی در ایران، کنار زدن حکومت بعث در عراق و جایگزین کردن آن با دولت شیعی تحت نفوذ جمهوری اسلامی ایران، و ... که هیچکدام نه تنها هیچگونه ویژگی های ضد استعماری ندارند، بلکه تمامی آنها خادمان و دست نشانده های استعمار کهن هستند که تمامی تار و پود شان با به ایالات متحده، اروپا و یا به هر دو وابسته است. پس مرزهای تعیین شده توسط "سایکس-پیکو" در 1916 قابلیت باز تعریف شدن را دارند، اما از میان برداشتن آن، دستکم با ترکیبی که از محافظان این مرزها در شرایط کنونی بدست داده میشود، تنها میتواند یک شوخی سیاسی باشد!

این نکته اما به آن معنی هم نیست که بازیگران اصلی و عمده منطقه ای نگرانی های خود را نداشته باشند و در جهت تحکیم موقعیت خود بیکار نشسته باشند. رخدادهای اخیر در عراق، گسترش دامنه نزدیکهای بالقوه بین جمهوری اسلامی و ایالات متحده، رقابتهای فرقه ای بین شیعه و سنی و برهم خوردن برخی از معادلات از آن دوران تا به امروز اما، پویایی های دیگری را در جهت حفظ برخی از منافع بازیگران در منطقه را بوجود آورده است. به باور نگارنده، بازیگران عمده در بحران کنونی عراق که با حرکات اخیر گروه "داعش" به آن دامن زده میشود عبارتند از ایران، ترکیه و عربستان سعودی.

ایران

نکته ای که در مورد جمهوری اسلامی ایران میبایست به آن اشاره داشت درخور یک نگاه عمیقتر است. در دوران ریاست جمهوری "حرج دلیبو بوش"، دولت ایالات متحده، "ابو مُصعب الزرقاوی" را بعنوان یک واسطه بین رژیم بعثی "صدام حسین" و "القاعده" شناسایی کرده بود. این در حالی بود که برخی دیگر از منابع اطلاعاتی آمریکا، رفت و آمدهای "الزرقاوی" به تهران را بمراتب بیشتر از مراودات او با بغداد در دوران "صدام حسین" رصد کرده بودند. از آنجا که "ابو مُصعب الزرقاوی" یک تروریست اردنی بود، منابع اطلاعاتی اردن اظهار کرده بودند که پس از سقوط حکومت "صدام حسین" توسط نیروهای ائتلاف در سال 2003، این فرد چندین بار از مرز عراق به ایران رفت و آمد داشته است. طبق گزارشی که در ماه مارس 2010 در "نیوزویک" (Newsweek) انتشار داده شد، پس از مجروح شدن "ابو مُصعب الزرقاوی" در افغانستان در سال 2001، وی برای معالجه به ایران رفت و مقامات ایرانی از وی به همراه دیگر افراد شناسایی شده "القاعده" که در یک "خانه امن" در ایران پناه داده شده بودند، پذیرایی کرده بودند. (<http://www.newsweek.com/>)

terrorism-zarqawis-links-iran-129871

پس از ترک ایران، "الزرقاوی" یکبار دیگر در سال 2002 به ایران باز میگردد، که بنا به ادعای مقامات ایرانی، اینبار "دستگیر" میشود. برخی از نیروهای اطلاعاتی اردن در همان زمان گزارش کردند که تعدادی از مقامات بلند پایه اطلاعاتی جمهوری اسلامی با ایجاد روابط "حسنة" با "الزرقاوی" بمنظور کسب اطلاعات، چندین بار با وی ملاقات کرده اند. در همین زمان، مقامات رسمی آمریکایی ادعا کردند که مقامات ایرانی در سال 2002، "الزرقاوی" را به مرز عراق برده و ظاهراً از ایران "اخراج" کرده اند. اما به اظهارات مقامات امنیتی اردن، پس از حمله نیروهای ائتلاف به عراق در سال 2003، "الزرقاوی" دوباره به ایران بازگشته و با ارتباطاتی که با مقامات ایرانی پیشتر ایجاد کرده بود، برنامه ریزی هایی را تدارک دیده بودند تا با کمک "الزرقاوی"، هسته های مقاومتی و ضربتی بر علیه نیروهای ائتلاف در عراق سازماندهی شوند. این نکته در رابطه با پیچیدگی رخدادهای اخیر در عراق بسیار قابل تأمل است.

بهر روی، با توجه به آنچه که شرایط کنونی منطقه را رقم میزند، گسترش فعل و انفعالات سنی ها در منطقه، بویژه در با رابطه با سیاست های ترکیه در قبال کردهای این کشور (در اینمورد، بیشتر نوشتاری را منتشر کردم که خوانندگان را به آن رجوع میدهم: https://drive.google.com/file/d/0B_IIdySMQOimQS1QRUdSZXZYOEU/edit?usp=sharing) که در حال تقویت "کمر بند سنی" ها در منطقه میشود، موجب گشته تا جمهوری اسلامی ایران حضور نظامی خود در مرز عراق را گسترده تر کند. همچنین، با گسیل کردن قاسم سلیمانی و نیروی "سپاه قدس" برای تقویت نیروهای شیعی "المالکی" در مقابل گسترش نیروهای سنی در عراق، که ادامه همان سیاستی است که در قبال حفظ رژیم جنایتکار "بشار اسد" در سوریه بکار بست، جمهوری اسلامی خود را درگیر یک بازی خطرناک و دامن زدن هرچه بیشتر به اختلافات و جنگ افروزی شیعه-سنی در منطقه کرده است. شایان توجه اینکه، جمهوری اسلامی هیچ نیازی ندارد تا



خود را مستقیماً وارد یکچنین کارزاری کند؛ چرا که سالهاست نیروهای نیابتی "حزب اله" و گروههای رنگارنگ شیعه مسلک و زیر مجموعه های آنها در منطقه را تدارک دیده و پرورش داده است! اندیشیدن به این موضوع از اهمیت بالایی برخوردار است؛ چرا که از یکسو با توجه به نزدیکی های اخیر رژیم با آمریکایی ها در قبال به توافق رسیدن بر روی مسأله اتمی جمهوری اسلامی، و از سوی دیگر، عدم تمایل "عربی های خسته از جنگ" در خاورمیانه و حفظ "دستاوردها"ی نیروهای ائتلاف در عراق، جمهوری اسلامی را در دامی قرار میدهد که پیامدهای آن برای ملت ایران و منافع ملی ما میتواند بسیار فاجعه بار باشد. جمهوری اسلامی سالهاست که سعی داشته تا نفوذ شیعی خود در منطقه را گسترش داده و از این چشم انداز، رژیم ضد مردمی "المالکی" را همانند پاره ای از خود دانسته و همواره آنرا تقویت و حمایت کرده است. با در نظر گرفتن حمایتهای گسترده ای که نیروهای سنی منطقه از حکومتهای شاخاب فارس و بویژه از عربستان سعودی دریافت میکنند، حمایتهای نظامی جمهوری اسلامی به حفظ عراق با ترکیب کنونی میتواند خسارتهای جانی و مالی سنگینی را بر گرده ملت ایران تحمیل کند و در نهایت منجر به تقسیم عراق به سه منطقه سنی، شیعه و کردی بشود. اگر هزاران تن از پرسنل ارتش عراق در مقابل تهاجم "داعش" یونیفورم از تن درآوردند و حاضر به مقابله با پیشروی های این گروه نشدند، جدا از ترس و وحشتی که این نیروی جنایتکار در میان آنان بوجود آورده، ریشه در سنی بودن بسیاری از این بخش از نیروهای نظامی عراق دارد.

واقعیت آنستکه هر اندازه گروه "داعش" بمثابه یک نیروی سنی ارتجاعی و جنایتکار در عراق پیشرفت حاصل کند، وارد عمل شدن جمهوری اسلامی ایران برای توقف آنها شدید تر و عمیقتر خواهد شد. این موضوع، دارای دو جنبه تاریخی است که جمهوری اسلامی خواه و یا نا خواه با درگیر شدن در آن به آن دامن زده و شعله های یک درگیری خانمانسوز را دامنه دار تر خواهد کرد. عربهای سنی منطقه از یکسو در مقابل "کافران شیعه" (به زعم خود آنها) قرار خواهند گرفت و از سوی دیگر، این "کافران شیعه" ایرانی، دشمنان دیرینه آنها هم محسوب میشوند و بنابراین، صف آرای در مقابل آنها از ریشه های تاریخی هم برخوردار خواهد بود. هرچه حملات وحشیانه گروه "داعش" شدت پیدا کند، نیروهای سنی منطقه را با درجات کمتری به مقابله با آنها راغب خواهد کرد و این نکته، طبیعتاً موجب پیدایش ضعف در میان برخی از سنی های مخالف "داعش" خواهد شد (مانند همان بخش از نیروهای نظامی که یونیفورم از تن در آوردند)، که جبران چنین وضعی، تنها با درگیر شدن هرچه شدید تر شیعیان (یک درگیری ایدئولوژیک) و دخالتهای مستقیم تر و جدی تر جمهوری اسلامی همراه خواهد بود. این خود سرچشمه یک فاجعه بزرگ در منطقه خواهد بود. بازنده اصلی این فاجعه بزرگ، مردمان ایران، عراق و سوریه خواهند بود که نه تنها به قیمت از دست دادن جان مردمان و فرزندان این سه ملت خواهد بود، بلکه میلیاردها دلار از منابع مالی و ملی آنها برای تأمین تدارکاتی این درگیری ها را نیز به هدر خواهد داد.

ترکیه

با انتقال تهدید "جهادیون" از سوریه به عراق، ترکیه سعی خواهد داشت تا هم خود را از درگیری در این تنش مصون نگه دارد، و هم از منافع خود در قبال شاهراه نفتی بین کردستان عراق و ترکیه دفاع کند. نکته شایان توجه اما در این میان، تقویت موقعیت گردهای عراق است. متعاقب رخدادهای چند روز گذشته در عراق، گردهای این کشور موفق به در اختیار گرفتن شهر "کرکوک"، بدون اینکه حتا یک گلوله شلیک کنند شدند. درست در زمانیکه گروه "داعش" حملات وحشیانه خود را تدارک میدید، با موافقت وزارت انرژی ترکیه و امضاء "تانر ییلدیز" (Taner Yildiz)، وزیر انرژی ترکیه، و متعاقب آن، خشم و انزجار "نوری المالکی"، دو تانکر نفتکش که محموله آن چند میلیون بشکه نفت خام از کردستان عراق بود، در تاریخ 22 ماه مه 2014، بندر "جیهان" در ترکیه را بقصد فروش محموله خود در بازارهای بین المللی ترک کرد (<http://www.stratfor.com/sample/analysis/kurds-use-oil-tankers-challenge-baghdads-control>).

"تانر ییلدیز" در 16 ماه ژوئن، یعنی همزمان با حملات گروه "داعش" دوباره اعلام کرد که تانکر سوم نیز بزودی بار خود را تحویل گرفته و عازم بازارهای جهانی مصرف کننده نفت خواهد شد. در حالیکه "نوری المالکی" بر روی حمایت پیشمرگان کرد در شمال عراق در مقابل با گروه "داعش" حساب میکند، آنکارا و اربیل به اهرمی دست پیدا کرده اند که در مناقشات خود در رابطه با استخراج و حمل نفت کردستان عراق به ترکیه و سپس بازار جهانی نفت، امتیاز بیشتری را نصیب آنها کرده است.

از سوی دیگر میبایست به این نکته هم توجه داشت که حمایت آنکارا از گردهای عراق، محدودیتهایی را نیز بهمراه دارد. برنامه ریزی های ترکیه در ارتباط با روابط خود با دولت اقلیمی کردستان بدینگونه بوده است تا از یکسو بدنای منافع مالی از نفت کردستان در شمال عراق باشد، و از سوی دیگر، گردهای ترکیه را زیر مهار خود داشته باشد. بدین منظور، ترکیه هیچگاه مایل به دست پیدا کردن گردها به استقلال خود نبوده است. حال که متعاقب حملات گروه "داعش"، منطقه نفت خیز "کرکوک" در اختیار گردهای عراق قرار گرفته شده، بیشترین انگیزه ها برای جدایی طلبان کرد در ترکیه نیز فراهم گشته. ترکیه در حال حاضر، با ناباوری شاهد پیوستن جنگجویان و پیشمرگان "حزب کارگران کردستان" (پ-ک-ک) در مناطق شمالی عراق بمنظور حفاظت از دستاوردهای اخیر گردها در شرایط کنونی است. این در حالیست که گروه "داعش" دهها تن از شهروندان ترکیه را گروگان گرفته و به اسارت خود درآورده است.

پیامد وقایع اخیر در عراق برای ترکیه آن خواهد بود که نفوذ این کشور در "بین النهرین" را گسترش خواهد داد، اما نه به ترتیبی که ترکیه لزوماً مایل به شیوه پیشبرد آن باشد. ترکیه بین 1500 تا 2000 تن از نیروهای نظامی خود را در کردستان عراق دارد. احتمال آن میرود تا بمنظور سرکوب هرگونه استقلال طلبی و اتحاد بین گردهای عراق و ترکیه، این حضور نظامی گسترش پیدا کند. رقابتهای منطقه ای میان جمهوری اسلامی ایران و ترکیه نیز، دیگر مزید بر علت برای یکچنین حرکتی از سوی ترکیه در اوضاع آشفته و فاجعه بار کنونی میتواند باشد.

عربستان سعودی

واقعیت آنستکه گروه "داعش" بدون حمایتهای مالی کلان از سوی قبایل سنی، که تحت نفوذ و حمایتهای نامحدود مالی شیخ نشینان شاخاب فارس قرار دارند، قادر به انجام و یا پیشبرد چنین حملاتی نمیبود. یونیفورم های یکدست آنان، خودروهای آخرین مدل و نو، و سلاحهای یکسان و زرق و برق داری که در عکسها و فیلمهای تأسف بار وقایع اخیر مشاهده میشوند، گواه بر چنین ادعایی را دارد. چون نیک بنگریم، عربستان سعودی از شروع سال 2014، سال خوبی را از لحاظ روابط بین الملل پشت سر نگذاشته است. رایزنی های جمهوری اسلامی ایران با ایالات متحده بر سر مسأله اتمی ایران و نزدیکی های احتمالی این دو کشور، بهمراه خودکفا شدن ایالات متحده در تولید داخلی نفت مورد نیاز خود، دوستی و حمایت دیرینه ایالات متحده با عربستان سعودی را تهدید کرده و به یک کابوس برای حاکمان ریاض تبدیل



دیدگاه سوم-حاجیه خانم نرگس همراه با حاج آقا شریفی نیا و تعداد دیگری از افرادی که آنان را هنرمند خطاب می کنند با عشق به نظام ولایت فقیه و برای اهتزاز پرچم جمهوری اسلامی که تعلق به تاریخ و تمدن ایران زمین ندارد و مردم ما فقط پرچم شروخورشیدنشان را پرچم ملی می دانند به برزیل سفر کردند تا در آنجا نیز هم چنان به ریش جماعت بختند.

یک روز حاجی و حاجیه می شوند و روز دیگر بوقچی و مروج نظام ولایت فقیه. این یک روی ماجرا است که از داخل وطن می جوشد و در خارج بیشتر عریان می شود.

اما آن روی ماجرا وضعیت بدتر از بدترین است که دنیائی را در حیرت فرو می برد و جامعه ای را مات و مبهوت. بخاطر می آورم که یکی از مسئولین اداره مهاجرت کشور سوئد گفته بود ایرانیان تنها شهروندان جهان هستند که بعد از این که اجازه اقامت را گرفتند در سفارت خانه جمهوری اسلامی حاضر می شوند و پاسپورت برای سفر به ایران می گیرند و آزادانه می آیند و می روند!

در این گفته مسئول اداره مهاجرت سوئد رازهای نگفته وجود دارد که وی در بسته و خلاصه به آن اشاره کرده است.

چه رازهائی؟

اکثریت قریب به اتفاق ایرانیانی که موفق به اخذ اقامت می شوند در ابتدای ورود فاقد گذرنامه هستند/در صورت بازگشت به ایران اعدام/شکنجه/ زندانی می شوند. خود را به عنوان مخالف دو آتشه

جا می زنند و بدتر از همه در 8 سالگی با مسعود رجوی یا زنده یاد دکتر قاسملو جلسه می گذارند و در حالی که کیف مدرسه را بر پشت بسته اند به رهبران سازمانهای سیاسی هشدار می دهند که با مبادا با جمهوری اسلامی مماشات کنید و... این قبیل داستانش!

آن چه که مورد نظر من است موضوع فقط دریافت اقامت نیست چون مفاد اعلامیه حقوق بشر هر فردی حق دارد در هر جا که دوست دارد زندگی کند.

ولی موضوع اصلی /بی هویتی و درماندگی نسلی است که باورهای غلط و چندگانگی شخصیت را بخشی از فرهنگ ملی خود می داند و با دروغ و فریب این بی هویتی را گسترش و به فرهنگ حاکم بر کشوری تبدیل کرده که در تاریخ تمدن جهان به اخلاق نیک/

گفتار نیک و کردار نیک معروف و مشهور بوده است. از طرفی نیز حقوق افراد سیاسی و مبارزان واقعی سیاسی را بایمال و ضایع می کند و نگاه جهانیان را به فرهنگ و تمدن ایران زمین را بگونه دیگری سمت و سوی می دهد. پرچمی که در موقع مصاحبه برای اخذ اقامت بارها(به دروغ) در ایران آتش زده شده اینک در همان کشوری که مقیم است چون بت پرستان قدیم می پرستند و در به اهتزاز در آوردن آن افتخار می کند و خانم یا آقا را کسی را یارای مقابله نیست و با افاده هم می فرمایند ما در سیاست دخالت نمی کنیم!

جام جهانی فوتبال این خاصیت را نیز دارد که عرصه ای است برای افشا و آشکار کردن هویت های پنهان شده و زوایای بیشتری از فرهنگ دروغ / نیرنگ و فریبی که بر جامعه کنونی ایران حاکم شده است. آیا این شعر سعدی مصداق دست پرورده های نظام جمهوری نیست که گفته است:

اصل بد نیکو نگردد چون که بنیادش بد است
تربیت نا اهل را چون گردکان بر گنبد است!

منیع-دیدگاه سوم

Korosh_ims@yahoo.com

این مطلب برای ماهنامه دیدگاه سوم است و استفاده از آن فقط با ذکر منبع مجاز است





"سوسیالیسم و دموکراسی، دو موهبتی است که ثمره پاک ترین خون ها و دست آورد عزیزترین شهیدان و ترقی ترین مکتب هایی است که اندیشه روشنفکران و آزادی خواهان و عدالت طلبان، به بشریت این عصر ارزانی کرده است."

تفاوت های اخلاقی یک انسان سوسیالیست با انسان استثمارگر

نگاه شرعی به سوسیالیسم، نه از موضع صرفا مادی - به معنای ماتریالیستی - که همراه با گرایش معنوی، اخلاقی و عارفانه می باشد. و البته نه سوسیالیسمی صرفا "اخلاقی"، که باید با قید و بندهای اخلاقی بدان دست یافت. چرا که او برادری را جز در یک نظام برابانه ممکن نمی داند: "زندگی برادرانه" در یک جامعه، جز بر اساس یک "زندگی برابانه" محال است. چه نمی توان، در درون اقتصادی که رنج اکثریت برای اقلیتی گنج می سازد و بنیاد آن بر رقابت و بهره کشی و افزون طلبی جنون آمیز و حرص استوار است و انسان ها را به دو قطب متخاصم گنجهور و رنجور تقسیم می کند و طبقه ای به وسیله طبقه ای دیگر استثمار و استخدام می شود و زندگی بی را می سازد که در آن، بنی آدم همچون کرکسان حریص بر مرداری ریخته اند و "این مر آن را همی کشد مخلب" و آن، مر این را همی زند منقار"، با پند و اندرز و آیه و روایه، اخلاق ساخت. برادری دینی، وحدت ملی و یگانگی انسانی در نظام طبقاتی و اقتصاد استثمار و مالکیت فردی، مضامین ادبی و فلسفی بی است که فقط به کار سخنرانی می آید و موضوع انشا!" (11)

شریعتی اما در بیان گزاره ها و برداشت های دینی خود، از بسیاری از عقاید و ایدئولوژی های مدرن زمانه بهره می برد. ایدئولوژی هایی که او آنها را انسانی ارزیابی می کرد و در اخلاق نیز آنها را از جهان سرمایه داری متفاوت می دید. مارکسیسم، اگزیستیویسم، سوسیالیسم و...

او گر چه باور دینی داشت، اما هرگز نمی توانست چشم خود را بر دست آوردهای مفید و مثبت بشری نیز ببوشاند. چرا که وی برای تفکر، تلاش و خردورزی انسانی حرمت قائل بود و دست آوردهای مثبت و مفید بشری را - به ویژه در زمینه ی برابری - ارج می نهاد. و در همین رابطه - برعکس بسیاری از منتقدان متعصب، و مذهبی های دگم - به صراحت بر این امر تاکید می نمود که:

"بی شک نه تنها می توان (از مارکسیسم) سود جست، که باید سود جست ... ما در تبیین هدف ها و تحقق آرمان های اسلامی خویش همچنان که از علم می آموزیم از مارکسیسم نیز می آموزیم." (12)

از نظر او؛ "سرمایه داری یک بیماری است که اسلام و مارکسیسم در مبارزه با آن با هم رقابت دارند. و چون رقابت دارند، بنابر این دارند در یک هدف مشترک با هم کار می کنند. اخلاق مارکسیستی با یک اخلاق اسلامی - همانطور که گفتم اصولا یکی است ... اخلاق یک سوسیالیست اخلاق یک مسلمان است." (13)

چرا که برای شریعتی سوسیالیسم تنها یک نظام اقتصادی - سیاسی نیست. در بینش او یک نظام اخلاقی نیز به شمار می رود:

"سوسیالیسم برای ما، تنها یک سیستم "توزیع" نیست، یک فلسفه زندگی است و اختلاف آن با سرمایه داری در شکل نیست، اختلاف در محتوی است. سخن از دو نوع انسان است که در فطرت و جهت با هم در تضادند." (14)

چرا که حتی اگر بر اساس تحلیل های مارکسیستی و ماتریالیست تاریخی، نقش زیربنایی اقتصادی را در جهت گیری ها و رفتار انسان ها تعیین کننده بدانیم، و نیز اگر بر این باور باشیم که سرمایه داری (کاپیتالیسم) و سوسیالیسم دو سیستم کاملا متفاوت و متضاد اقتصادی می باشند که در رفتارها و هنجارها و ارزش های اجتماعی، دو نوع انسان متفاوت را می آفرینند، پس سخن گفتن از دو نوع انسان نیز درست می باشد. این که شریعتی تاکید می کند که؛ "اخلاق یک سوسیالیست اخلاق یک مسلمان است"، بر اساس ارزش هایی است که نظام های اقتصادی سمت و سوی می دهند. در یک نظام سوسیالیستی بدیهی است که "انسان سوسیالیست"، می بایست به مرحله ای از فداکاری و گذشت رسیده باشد که به خاطر ارزش های انسانی - اجتماعی و مفاهیمی چون عدل و برابری از زیاده خواهی و زیاده طلبی به دور باشد. یعنی نه تنها به زور سیستم و نظام اقتصادی - سیاسی، که بر اساس شعور، درک و تمایلات برابری طلبانه و عادلانه خویش از استثمار طبقاتی و سوء استفاده از قدرت و سرمایه فاصله گرفته باشد:

"سوسیالیسم راستین که جامعه ای بی طبقه می سازد، بدون مذهب ممکن نیست زیرا انسان ها اگر به مرحله ای از رشد اخلاقی و کمال معنوی نرسند که بتوانند به خاطر برابری انسانی از حق خود چشم ببوشند و به مرحله ماوراء مادی ایثار برسند، جامعه ای برابر را نمی توانند ساخت." (15)

سرمایه داری، برای انباشت هر چه بیشتر سرمایه در دستان سرمایه دار، و محروم ساختن اکثریت از آن، نه تنها خود را از جامعه جدا می سازد، که با بی رحمی هر چه تمام، بسیاری از پیوندها و رابطه های خانوادگی، قومی و ملی را نیز از هم می گسلد.

امروز نیز به درستی می بینیم که سرمایه دار، از جامعه فاصله می گیرد، و سر از جاهایی در می آورد که کارمندان متوسط، و حتی بسیاری از رییس ها و مدیران ادارات و موسسات مهم نیز بدانجاها دست رسی ندارند. هتل هایی که خرج یک شب آن برابر با درآمد چندین ساله افراد معمولی است. درست به همانگونه که در سیستم های اجتماعی دوران فئودالیسم و سلطنتی، و البته همه این سرمایه ها نیز به قیمت رنج و فقر دیگران.

در ضرورت سوسیالیسم

سوسیالیسم امری ضروری و حیاتی است. نتیجه ی کند و کاو، و حاصل تلاش های آزادی خواهانه و آرمانگرایانه مبارزات بشری است. درست به همانگونه که بشر در مسیر تکاملی خود، برای رهایی از چنگال استبداد و سلطه، با فدا کردن آرمانگراترین نمونه های خود، به دموکراسی رسیده است، در رابطه با استثمار و رهایی از آن نیز با دادن قربانی های فراوان به اندیشه عدالت اجتماعی و طبقاتی رسیده است. موردی که به گونه یی



شفاف با تکامل اجتماعی انسان ارتباط و پیوند تنگاتنگی دارد. موضوعی که شریعتی نیز بر آن تاکید می کند: "سوسیالیسم یک ایده آل انسانی و یک ضرورت حیاتی است... سوسیالیسم در مسیر آرمان آزادی خواهی، حق طلبی و عدالت جویی انسان، دعوتی است به نفی تبعیض و بهره کشی و افزون طلبی فردی و شرک طبقاتی و بنای توحید انسانی و بالاخره میحتی است که در زمینه سیری و گرسنگی و برخورداری و محرومیت و انحصار و اشتراک در مواهب زندگی مادی و معنوی مردم یک جامعه مطرح می شود." (16)

او نه تنها سوسیالیسم را که دموکراسی را نیز از برترین دست آوردهای بشری می دانست و بدانها ارج می نهاد. اما در عین حال سوسیال دموکراسی را از سوسیالیسم تفکیک می کرد، چرا که بر این باور بود که سوسیال دموکراسی - که پیش از این پلی بود میان سوسیالیسم و کاپیتالیسم و البته امروز به کاپیتالیسم نزدیک تر است - با آمبورژوازه کردن جامعه، سدی و مانعی بر سر راه جنبش های اجتماعی رادیکال می شود؛ مگر امروز "سوسیال دموکراسی" در اروپا بزرگترین حافظ و مدافع نظام سرمایه داری و قوی ترین مانع انقلاب کارگری نشده است؟ در حالی که **سوسیالیسم و دموکراسی، دو موهبتی است که نمره پاک ترین خون ها و دست آورد عزیزترین شهیدان و مترقی ترین مکتب هایی است که اندیشه روشنفکران و آزادی خواهان و عدالت طلبان، به بشریت این عصر ارزانی کرده است.** (17)

اما چرا شریعتی خود را سوسیالیست می داند؟ سوسیالیسم چه ارزش هایی را خلق می کند که شریعتی را مدافع جان شیفته خود ساخته است؟ مکانیسم آن در دیدگاه او چیست؟ و تعریف و تبیین شریعتی از این مقوله بشری کدام است؟ آیا پیدایش این سوسیالیسم - آنچنان که مارکسیست های کلاسیک می پنداشتند که چون جبری است پس باید آن را پذیرفت - شریعتی بدان تن می دهد، یا اینکه او ارزش هایی را در آن می یابد، که عاشقانه از آن دفاع می کند؟ می توانیم پاسخ این پرسش ها را از قلم خود شریعتی بخوانیم:

"سوسیالیسم - بدانگونه که ما تلقی می کنیم - تنها به این خاطر مقبول نیست که در مسیر جبری تاریخ، پس از سرمایه داری، حتمی الوقوع است، بلکه به این خاطر است که انسان را که تنها موجودی است که "ارزش" می آفریند و به تعبیر اسلام، حامل روح خدا است، و رسالت اساسی اش در زندگی تکامل وجودی خویش است، از بندگی اقتصادی در نظام سرمایه داری و زندان مالکیت استثماری و منجلا ب بورژوازی، آزاد می کند و روح پست سودجویی فردی و افزون طلبی مادی را که جنون پول پرستی و قدرت ستایی و هیستری رقابت و فریبکاری و بهره کشی و سکه اندوزی و خودپرستی و اشرافیت طبقاتی زاده آن است، ریشه کن می سازد و جامعه را و زندگی را جولانگاه آزاد و باز و یاری دهنده ای برای تجلی روح حق پرستی و تعالی وجودی و تکامل اجتماعی و رشد نوعی می کند. روشن است که به چه معنایی ما مارکسیست نیستیم و به چه معنایی سوسیالیستیم. ... (18)

شریعتی در رابطه با سوسیالیسم تبدیل به الگویی بی نظیر می شود. الگویی برای مذهبی هایی که به عدالت و برابری عشق می ورزند، و نیز پیامی عمومی برای کسانی که هنوز نمی توانند مفهوم روشنفکرانه مذهبی را درک کنند.

آنچه که می توان در این رابطه از شریعتی آموخت، این است که نیازی به پیوند سوسیالیسم با ماتریالیسم نیست. می توان مذهبی بود و سوسیالیست. می توان به خدا و ماوراءالطبیعه باور داشت اما به سوسیالیسم نیز به عنوان سیستمی اقتصادی - اجتماعی معتقد بود. هیچ تناقضی هم در میان نیست. اگر سرمایه سالاران و آخوندها می توانند از دل مذهب سرمایه داری را تبیین و توجیه کنند، پس می توان از دل مذهب سوسیالیسم را نیز برون آورد. درست به همانگونه که در الهیات رهایی بخش آمریکای جنوبی!

استدلال های مذهبی این جهت گیری بماند برای فرصتی دیگر. چرا که سخن از دیدگاه شریعتی درباره سوسیالیسم است. اینکه آیا او چگونه سوسیالیسم را با اسلام در تناقض نمی دیده است و چه دلایل دینی برای این گرایش خود داشته است، می تواند موضوع مقاله ای دیگر باشد.

alifayyaz@live.se

منابع و توضیحات:

- (11) م. آ. 20، ص 481
- (12) م. آ. 23، چاپ 1361 ص 115
- (13) م. آ. 23، ص 350
- (14) م. آ. 10، ص 80. چاپ 1359
- (15) م. آ. 22، ص 222
- (16) م. آ. 4، ص 359 و 360
- (17) م. آ. 22، ص 220 و 221
- (18) م. آ. 10، ص 79. چاپ 1359



ماجرای ادوارد اسنودن و افشاگری های او در مورد جاسوسی های ان - اس - ای (سرویس امنیت ملی امریکا) موضوع کتابی است که گلن گرین والد به تازگی منتشر کرده است. گلن گرین والد در این کتاب که با نام "نظارت جهانی" از چاپ درآمده است، برای نخستین بار در مورد تجربیات خود با ادوار اسنودن و فعالیت های هراس انگیز سازمان های امنیتی سخن می گوید. کتابی که شباهت عجیبی با رمان های جاسوسی تخیلی دارد.

افشاگری های ادوارد اسنودن به طور مستند ثابت می کنند که سازمان های جاسوسی کشورهای غربی و در رأس آنان سازمان امنیت ملی امریکا همه امکانات تکنیکی مدرن را به کار می گیرند تا نظارتی تمام عیار در همه زمینه ها بر ارتباطات کاربران اینترنت و تلفن های همراه داشته و از این طریق برای حفظ منافع کشورهای متبوع خود فرصت های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فراهم آورند و افکار عمومی جهانی را به صورت سیستماتیک و هدف دار تحت تأثیر تبلیغات خود قرار داده و در جهت دلخواه هدایت کنند. در واقع هر کسی که از امکانات ارتباطی مدرن در دنیای مجازی استفاده می کند، خود را به صورت عریان در ویترین شیشه ای سازمان های جاسوسی در معرض تماشای می گذارد.

این نوشتار برداشت آزادی است از گزارش روزنامه آلمانی "آبند تسایتونگ" از معرفی کتاب "نظارت جهانی" توسط نویسنده آن آقای گلن گرین والد در شهر مونیخ.

در اول دسامبر سال 2012 گلن گرین والد، خبرنگار متخصص گزارشات در مورد سرویس های امنیتی و سازمان های جاسوسی، یک نامه الکترونیکی از یک ناشناس با اسم مستعار "سینسیناتوس" دریافت می کند. فرد ناشناس در نامه اش می نویسد، او دارای اطلاعاتی است که بدون شک برای گرین والد جالب خواهند بود. پس از گذشت زمانی طولانی معلوم می شود که "سینسیناتوس" اسم مستعار ادوارد اسنودن است و اطلاعات و افشاگری های او در باره نظارت تمام عیار سرویس امنیت ملی ایالات متحده بر دنیای مجازی بسیار با ارزش تر از آن هستند که تنها جلب توجه کنند.

در باره نخستین تماس

نخستین دیدار نزدیک بود به انجام نرسد، زیرا گرین والد از تجهیزات ارتباطی بسیار نامطمئنی استفاده می کرد و با وجود اینکه به مدت هفت سال در باره سازمان های جاسوسی گزارش تهیه می کرد، امکانی برای استفاده از یک راه ارتباطی مطمئن در اختیار نداشت. ادوارد اسنودن از طریق چندین ایمیل از گرین والد می خواهد که برنامه کد گذاری پی - جی - پی (خلوت خوب زیبا) را نصب کند. البته گرین والد پنهان نمی کند که در ابتدا اسنودن را جدی نمی گرفته است. او کارهای بسیار دیگری روی میز داشت و نصب برنامه کد گذاری هم به خوبی پیش نمی رفت. تا اینکه بالاخره اسنودن خسته از سست کاری گرین والد با خانم لارا پوتراس تماس می گیرد. خانم مستند ساز آمریکایی هم مانند گرین والد در امور مربوط به سازمان های جاسوسی تخصص دارد و بر خلاف گرین والد از کانال های ارتباط ایمیل امن هم برخوردار است. ادوارد اسنودن برای خانم پوتراس افشاگری های خود را تشریح می کند و از او خواهش می کند که گرین والد را هم به همکاری دعوت کند. خانم مستند ساز فوری فرصت را غنیمت می شمرد و دست به کار شده و از گرین والد می خواهد که برای یک گفتگو به نیویورک برود. در اولین دیدار خانم پوتراس به توصیه اسنودن از گرین والد می خواهد که تلفن همراه را خاموش کرده و در یخچال قرار دهد. بر اساس اطلاعات اسنودن سرویس امنیت ملی امریکا امکاناتی برای تبدیل تلفن های هوشیار همراه به دستگاه شنود در اختیار دارد، به طوری که می تواند حتی یک تلفن همراه خاموش شده را هم برای شنود مورد (سوء) استفاده قرار دهد. تنها هنگامی که دستگاه تلفن خاموش و در درون یخچال قرار دارد میکروفون آن چندان کارایی ندارد. این اقدام پیشگیرانه در ملاقات های بعدی با اسنودن همواره رعایت می شد. گرین والد علاوه بر این یک لپ تاپ جدید بدون ارتباط با شبکه اینترنت هم خریداری می کند. کامپیوتر های فاقد ارتباط با اینترنت (ایر گپ) تنها در صورتی می توانند مورد سوء استفاده سازمان های جاسوسی قرار بگیرند، که به طور مثال در موقع بازرسی در فرودگاه ها نرم افزارهای جاسوسی روی آنها نصب شوند.

در باره نخستین ملاقات کنار یک تمساح بلاستیک

بالاخره گرین والد از طریق خانم لارا پوتراس با اسنودن ارتباط می گیرد. این خبرنگار ساکن برزیل به سرعت در می یابد که ادوارد اسنودن اطلاعات بسیار حساسی را در اختیار دارد. پس از ارسال و دریافت چندین ایمیل، ادوارد اسنودن به طور ناگهانی از پوتراس و گرین والد درخواست می کند که هر چه سریعتر به هنگ کنگ بیایند. این در حالی است که سازمان امنیت ملی امریکا هنوز از در رفتن کارمند خود بویی نبرده است. تشریح چگونگی اولین دیدار آنها مانند رمان های جنایی - جاسوسی است.

اسنودن پیشاپیش روند دیدار و کلمات رمز شناسایی، که دو خبرنگار در هتل میرا در هنگ کنگ رد و بدل خواهند کرد، را برای آنها ارسال می کند. در سالن ورودی هتل آنها در یک ساعت از پیش تعیین شده از یکی از کارکنان هتل، محل رستوران را می پرسند. اسنودن که تا آن زمان هنوز برای هر دوی خبرنگاران ناشناس است، در همان نزدیکی است و شنیدن این گفتگو برای او علامت عادی بودن اوضاع است و او از این طریق درمی یابد که کسی در تعقیب خبرنگاران نبوده است. چندی بعد، باز هم در یک ساعت تعیین شده هر دو در یک گوشه سالن در کنار یک تمساح پلاستیکی در انتظار اسنودن می نشینند. ادوارد اسنودن در حالی که طبق فرار یک مکعب جادویی روبیک در دست دارد، به آنها نزدیک می شود. خانم پوتراس سناریوی از پیش تهیه شده را اجرا کرده، می پرسد: "غذای رستوران چطور است؟" و اسنودن جواب می دهد: "بد".

در اولین برخورد گرین والد از جوانی و ظاهر اسنودن غافلگیر می شود. گرین والد حدس می زد، کسی که چنین حجمی از چنین اطلاعات حساسی در اختیار دارد، باید دست کم پنجاه یا شصت سالی داشته باشد و با توجه به میزان اهمیت مدارک می بایست دارای مقامی ارشد در سرویس امنیت ملی امریکا داشته باشد. علاوه بر این تیز بینی ها و توان تحلیل و فهم استراتژیک او در گفتگوها سبب شده بود که گرین والد تصور کند که او از کهنه کاران میدان سیاست است. و مهم تر از همه اینکه اسنودن کاملاً به این واقعیت آگاهی داشت که زندگی کنونی اش فدای افشاگری ها خواهد شد و گرین والد خیال می کرد که باید عمری از چنین شخصی، که آگاهانه حاضر به قربانی کردن زندگی کنونی اش می باشد، گذشته باشد. اما بر خلاف تصور او اسنودن مردی 29 ساله است که با شلواری، تی شرت سفید و عینک



مدرن و شیک و ریش کم پشت، بسیار جوان تر هم به نظر می رسد. از آن پس هر دو خبرنگار چندین روز را در اتاق اسنودن در هتل به سر بردند. اسنودن بسیار مراقب بود و حتی اجازه نمی داد مستخدمین هتل، اتاق را تمیز کنند. بدین ترتیب و در اتاق کوچک هتل که پر از رخت های کثیف و ظروف غذای شسته نشده شده بود، گرین والد و پوتراس طی چند روز به تدریج به اسرار سرویس امنیت ملی امریکا پی بردند.

دانستن و گردآوری همه چیز

گرین والد در کتاب خود با دقت و به طور بسیار مفهوم شیوه های جاسوسی سرویس های امنیتی امریکا، انگلیس، کانادا، استرالیا و نیوزیلند را تشریح و تحلیل می کند. در عمل همه چیز تحت نظارت است. هدف را کیت الکساندر، رئیس پیشین ان - اس - ای، در سال 2008 چنین مشخص می کند: "چرا نمی توانیم تمامی اطلاعات را برای تمامی زمان ها گرد آوریم؟" بخشی از مدارک بسیار سری سرویس امنیتی بریتانیا در سال 2011 نشان می دهند که این خواسته بلافاصله به اجرا گذاشته شد. توسعه اختیارات سرویس های امنیتی به طور خلاصه چنین بیان می شود:

"همه جا سر بکشید - از همه چیز آگاه شوید - همه چیز را گرد آورید - همه چیز را بررسی کنید - همه چیز را ارزش گذاری کنید - همه چیز را دست به دست بچرخانید."

در سال 2012 سرویس امنیت ملی امریکا تنها در عرض یک روز بیش از بیست میلیارد رخدادهای ارتباطی را بررسی می کرد. نرم افزار "نمپورا" مانند یک جارو برقی تمامی داده های دیجیتال را می مکد و کپی می کند. از طریق نرم افزار "پریسم" ان - اس - ای به اطلاعات تمامی شرکت های بزرگ اینترنتی دسترسی کامل دارد. در سند دیگری با افکار توانمندی های این نرم افزار در جهان مجازی فیسبوک، گوگل و شرکا در نظارت و کنترل ایمیل ها، گفتگوها، تصاویرهای ویدیویی، عکس ها، کنفرانس های تلفنی، تلفن ها و خلاصه تمامی اقدامات اشخاص مورد نظارت در شبکه برشمرد می شوند. خطرناک تر از "پریسم" نرم افزار "ایکس کی اسکور" است که توان نظارت لحظه به لحظه هر کاربر اینترنت را دارد. با کمک این نرم افزار ان - اس - ای قادر است به طور زنده و لحظه به لحظه موج سواری ها و جستجوهای شما در دنیای مجازی را مشاهده و پی گیری نماید. ادوارد اسنودن توانایی این نرم افزار را چنین بیان می کند: "اگر آدرس ایمیل رئیس جمهور امریکا را داشته باشم، می توانم با این نرم افزار حتی خود رئیس جمهور را هم مورد جاسوسی قرار بدهم، بدون اینکه او متوجه شود."

فعالیت های سازمان های جاسوسی به طور رسمی تحت عنوان "جنگ بر علیه ترور" معرفی می شوند، اما آنچه آنها در واقع انجام می دهند در یک سند بسیار محرمانه دیگر از ان - اس - ای اینطور بی پرده بیان می شود: "پول، منفعت ملی و خودخواهی را در کنار هم بگذارید، این سیمای جهان است در ابعاد بزرگ. کدام کشور نمی خواهد که جهان را بهتر سازد، البته برای خود؟" پول و خودخواهی، این تمام ماجرا است.

در باره پیامدها

اقدامات اسنودن پیامدهای سنگینی برای او به همراه می آورند. اسنودن مجبور به فرار به مسکو و تقاضای پناهندگی می شود. امواجی از شوک در اثر زلزله افشاگری های اسنودن در سراسر گیتی جاری می شوند. ناگهان از خانه آقای گرین والد در برزیل یک دستگاه کامپیوتر به طور اسرار آمیزی غیب می شود! هیچ اثری از شکسته شدن در و پنجره دیده نمی شود و همه چیز سر جای خودش قرار دارد، به جز کامپیوتر شخصی گرین والد. افسران سرویس امنیتی انگلیس وارد دفتر نشریه گاردین می شوند و چند سردبیر را مجبور به از بین بردن یک کامپیوتر و چندین محفظه های اطلاعاتی و منابع ذخیره الکترونیکی می کنند.

در باره اوپاما و شفافیت

ادوارد اسنودن بیان می کند که مدت ها بود که در مورد فعالیت های ان - اس - ای نگران شده بود. هنگامی که اوپاما با وعده ایجاد "شفاف ترین دولت تاریخ" به ریاست جمهوری امریکا رسید، اسنودن نسبت به تغییر یافتن شیوه های کار سرویس امنیت ملی امیدوار شد. اما چندی نگذشت که چهره اوپاما به عنوان بدترین رئیس جمهور تاریخ امریکا در این زمینه بر ملا گردید. طرف مدت کوتاهی دولت اوپاما از هفت مأمور مخفی سرویس های امنیتی بر مبنای قانونی که در سال 1917 تصویب شده، به دادگاه شکایت می کند، بیش تر از هر دولت دیگری در تاریخ امریکا. در این لحظه است که اسنودن مصمم می شود تا فاشگویی اسرار گردد.

گلن گرین والد نه تنها نظر خوبی نسبت به اوپاما ندارد، بلکه در مورد همکاری امریکایی اش هم داوری مثبتی نمی کند. به گفته او ادوارد اسنودن به دلیل همکاری سردبیران روزنامه های "واشنگتن پست" و "نیویورک تایمز" با سرویس امنیت ملی در کسب اجازه از مقامات دولتی برای انتشار مقالاتی که در مورد امنیت ملی امریکا نوشته می شوند و همچنین سانسور برخی از مطالب، نمی خواست با آنها همکاری کند. پس از افشاگری های اسنودن تعداد زیادی خبرنگار امریکایی به جبهه دولت پیوستند و شروع به شیطان سازی در مورد اسنودن و همکار خود گرین والد کردند. عجیب آنکه حتی برخی از خبرنگاران خواهان محاکمه گرین والد به خاطر همکاری در افشاگری ها شده اند.

گرین والد به تلخی بر زبان می آورد: "همین واقعیت که برخی شیوه های گزارشگری مثل خاری در چشمان مراکز قدرت در واشنگتن هستند، نقش واقعی آن خبرنگارانی را بر ملا می کند که مورد حمایت دولت هستند تا به سهم خود پایه های قدرت را مستحکم کنند."

ميلاد مختوم
تیر ماه 1393



در بخش های پیشین نوشته شد که چرخش رژیم به راست میانه، هرچند خواست رژیم است، اما آیا در توان رژیم هم می تواند باشد. آیا می تواند از پس چالش های واقعی برآید؛ از جمله اقتصاد مقاومتی بدون قانونمند شدن روابط لازم، و یا حقوق زنان در عرصه بهره وری و تولید؟ ظاهراً نظام در حال بالا و پایین کردن موانع حقوقی و قانونی، و برطرف کردن مشکلات دست و پا گیر است.

در هفته ای که گذشت قوه قضاییه مشغول این مقوله، به بهانه "همایش قوه قضاییه" بود.

نگاهی گذرا به آمار و ارقام، و مواضع سخنرانان در این همایش، خبر از ناتوانی شدید رژیم در چرخش به راست میانه می دهد. شاید مهمترین سخنران را بتوان وزیر دادگستری دانست که آماری نجومی از دست و پا گیر بودن قوانین، و موانع بیشمار پیش روی نظام می داد.

بنا به اعتراف مصطفی پورمحمدی، "پدیده فساد دغدغه همه دستگاه هاست". وی "از ورود 31 هزار و 716 فقره پرونده به دیوان عالی کشور و رشد 2/45 درصدی این ورودی در مقایسه با سال 91" خبر داده و ادامه می دهد "میزان ورودی پرونده ها در دادسراهای سراسر کشور سه میلیون و 750 هزار و 693 فقره بوده که حاکی از 7/48 درصد رشد در مقایسه با سال 91 است". بنا به گزارش پورمحمدی، در سال 92، "تعداد کل پرونده های وارده به دستگاه قضا شش میلیون و 220 هزار و 995 فقره بوده که از این تعداد سرقت، پس از مواد مخدر، "با اختصاص 13/75 درصد از پرونده ها به خود، بیشترین فراوانی را داشته است". افزایش 32 درصدی این شاخص نسبت به سال قبل، حتی پورمحمدی را هم شوکه کرده است.

ازدحام در زندانها به آن حد رسیده که قرار است از امسال (1393) برخی از زندانیان با بهره گیری از تجهیزات هوشمند (دستبند الکترونیکی)، خارج از زندان نگهداشته شوند. مصطفی پورمحمدی همچنین به رشد 40 درصدی هزینه این دستگاه نسبت به سال 92، اشاره می کند "بودجه این دستگاه چهار هزار و 728 میلیارد تومان در نظر گرفته شده است"

پورمحمدی در جمع فرماندهان بسیج وزارت دادگستری و قوه قضاییه، که از زیر و بم قضایا با خبرند، به ناتوانی "مدیریت جهادی" نظام چنین اشاره می کند: "امکاناتی که اکنون در دولت وجود دارد، برای مدیریت چند صد میلیون کافیسیت، اما در مدیریت 80 میلیون نفر مشکل داریم."

اینها فقط مشکلات عدیده دستگاه حقوقی است که نظام با آن درگیر است. مشکلاتی که با ورود سرمایه گذاران خارجی، و زنان به بهره وری اقتصادی افزایش می یابد.

جمهوری اسلامی ماه ها است که می خواهد راهکاری برای معضل رعایت "حجاب و عفاف" بیابد، اما با این مشکل روبرو بوده که بسیاری از زنان در ایران حجاب را آنگونه که خامنه ای می بیند نمی بینند. فرشته روح افزا، معاون سیاست گذاری رئیس شورای فرهنگی اجتماعی زنان، در گفت وگو با خبرگزاری تسنیم با اشاره به "ضعف عملکرد مسئولان و نظارت مجلس بر بحث عفاف و حجاب"، اذعان دارد که "باید بستر مناسب فرهنگی ایجاد شود تا مردم درک کنند و بدانند که حجاب به نفع خود آنان است". به زبانی ساده تر، ایجاد چنین بستری برای رعایت "حجاب مناسب"، با زور ممکن نیست. حتی اگر 195 نماینده مجلس اسلامی طی نامه ای به حسن روحانی خاطر نشان کنند که عدم رعایت حجاب مناسب، می تواند نظام را با چالشی مواجه کند که "پیامدهای آن نیز جبران ناشدنی است."

زنان همیشه مشکل اصلی جمهوری اسلامی بوده اند. رژیم آنجا که نتواند با زبان آمرانه این مشکل را کنترل کند به خشونت دست می زند. چنانکه روز جمعه، 30 خرداد، گروهی از زنانی که می خواستند برای تماشای مسابقه تیم های ملی والیبال ایران و ایتالیا به ورزشگاه آزادی بروند، بازداشت شدند. در این رابطه "آری گراسا، رئیس فدراسیون جهانی والیبال، در پاسخ به خبرگزاری کار ایران (ایلنا) درباره ممنوعیت حضور زنان برای تماشای مسابقات جهانی در تهران گفته است که اعضای شورای لیگ جهانی والیبال در نشست خود در ماه میلادی آینده درباره این موضوع رایزنی خواهند کرد."

دخالت فدراسیون در این

موضوع مؤکد این نکته است که شاید رژیم بخواهد طرح های مختلف مبارزه با "بدحجابی" را به مورد اجرا بگذارد، اما اگر بخواهد به عرصه بین المللی وارد شده، در مسابقات ورزشی شرکت فعال داشته باشد، و یا سرمایه گذاران را جذب کند، نهاد های بین المللی خشونت علیه زنان را به زیر سوال برده، و کلیت پروژه چرخش به راست میانه با شکست روبرو خواهد شد. ساده اینکه، از خواستن تا توانستن راهی بس پر خطر در پیش است.

علی ناظر

23 ژوئن 2014



علی فیاض: پیش درآمدی بر نسبت و رابطه دین و حکومت- بحث پنجم

مازیار رازی: تفسیری از مانیفست کمونیست کارل مارکس - بحث 5

- برآمدن اسلام و پیدایش اندیشه حکومت دینی در "جهان اسلام"

پس از فروپاشی حکومت ساسانیان، و ورود اسلام به ایران، دین جدیدی بر جامعه سیطره یافت. سیطره این دین جدید چه با زور و چه با تبلیغ دعوت خویش، موضوع این مقاله نیست. آنچه که ما در پی مباحث قبلی دنبال خواهیم کرد، نقش اجتماعی - سیاسی دین می باشد. و اینکه این دین نو، آیا در جامعه برخاسته از آن، داعیه حاکمیت دینی داشت و یا حاکمیت مدنی بر پایه قوانین مذهبی؟ دایره تحمل، تساهل و نگرش آن نسبت به "دگراندیشان" تا چه حد توانایی گسترش و عقب نشینی داشت؟ و آیا قوانینی که بنا را بر اداره جامعه گزاردده بود، از آن ظرفیت و توانایی برخوردار بود که با دگراندیشان مدارا کند؟ و اگر مدارا نمی توانست کرد، آیا با آنچه در شرایط کنونی برخی از جوامع تفاوت هایی داشت؟ آنچه مشخص است تا قبل از درگذشت پیامبر اسلام، نامی از حکومت دینی در میان نیست. آنچه بعدها در تاریخ از آن زیر عنوان خلافت اسلامی یاد می شود نیز نامی است که تاریخ نگاران برای هویت بخشیدن به برهه ای از تاریخ برای آن برگزیده اند. و همه می دانیم که نامی که برای چهار جانشین پیامبر اسلام برگزیده شده است، حکومت خلفای راشدین است و نه خلفای اسلامی و یا خلافت اسلامی.

و این بدین معنا می تواند باشد که در آن دوران، حاکمیتی که به اداره جامعه می پرداخته است، بیش از هر چیز، جنبه ای مدنی داشته است تا جنبه ای دینی. البته در این امر تردیدی نیست که قوانینی که جامعه را اداره می کرده است، به نوعی قوانینی بوده است که از مذهب جدید الهام می گرفته است. اما آیا اجرای آن قوانین جنبه قدسیت داشته و چون مذهبی بوده اند، کسی را یارای چند و چون در آن نبوده است، پرسشی است که می بایست، مورد تحقیقی جدی قرار گیرد. آیا اجرای برخی از احکام دینی، بر مبنای ضرورت اجتماعی، و به دلیل فقدان قوانین مدنی بوده است و یا ضرورت و اصرار بر قوانین شریعت؟ و البته این پرسش در رابطه با تمامی ادیان در زمان پیدایش آنان می تواند مطرح باشد.

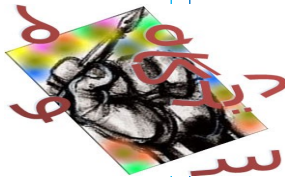
الگو برداری و اجرای این قوانین در برهه های دیگر زمان - به خصوص در دوران معاصر و پس از تبیین قوانین مدنی و سکولار متناسب با شرایط اجتماعی - تاریخی و تکامل و توسعه جوامع بشری، آیا باز هم ضروری است، و آیا خواست ادیان در زمان پیدایش خود، نوعی قانون گذاری متناسب با شرایط موجود بوده است؟ و اگر این موضوع قابل درک و فهم باشد که هدف اصلی ادیان - حتی اگر متوسل به وحی و خداوند باشند - ایجاد نظم و قانون در دوران توحش و بربریت انسان بوده باشد، آیا این رسالت در صدمت با پیشرفت، تکامل و توسعه ی جامعه - که با تکیه ی بر نیازهای کنونی انسان و دست یابی به قوانینی که فراتر از همه ی ادیان به کل بشریت توجه دارند - باید به کار گرفته شوند؟

بحث مهم این موضوع باز می گردد به سردمداران رسمی مذاهب که بدون تکیه بر قوانین مذهبی هرگز قادر به تداوم سیطره خود بر جامعه نخواهند بود. چنین به نظر می آید که اصرار بر اجرای قوانین مذهبی در تمامی ادیان، تداوم سلطه سردمداران رسمی مذاهب بوده است. تاریخ نیز بر این امر گواهی می دهد که سردمداران رسمی مذاهب، در اجرای این قوانین که سلطه ی آنان را تضمین می کرده است، از هیچ جنایت و بی رحمی علیه حتی همکیشان مردم گرای خویش پرهیز نمی کرده اند.

جنگ "مذهب علیه مذهب"، به سادگی این امر را اثبات می کند که ایده ی حاکمیت دینی، در بسیاری از برهه های تاریخی از

خوانایی امروزی مانیفست کمونیست

گرچه اکثر نکات اصلی «بیانیه کمونیست» امروزه هنوز از اهمیت بارزی برخوردار است، اما ناخوانایی هایی نیز در ارتباط با وضعیت امروزی در آن مشاهده می گردد. در انتهای بحث مانیفست بهتر است که به برخی از این ناخوانایی ها



اشاراتی بشود.

اول، مارکس و انگلس تصور می کردند که بورژوازی اواسط قرن نوزدهم توان و قابلیت سازماندهی انقلاب سیاسی را داراست. تجربه سال 1848 در اروپا نشان داد که بورژوازی توان «انقلابی» خود را از دست داده و هراس آن از طبقه کارگر به مراتب بیشتر از فنودالیزم فرتوت است. مارکس و انگلس پس از نگارش «بیانیه»، در سال 1850 پایه های نوین تئوری «انقلاب مداوم» را ترسیم کردند که در آن از رهبری پرولتاریا برای سازماندهی انقلاب های آتی نام بردند. به اعتقاد آنها تنها رهبری پرولتاریا قادر به مبارزه علیه فنودالیزم است و بورژوازی فاقد ماهیت انقلابی است. زیرا، رهبری پرولتاریا به از میان برداشتن فنودالیزم اکتفا نکرده که کل نظام سرمایه داری را مورد سؤال قرار می دهد. این نظریه پس از سال ها، پایه تئوریک نظریه لئون تروتسکی در تکوین تئوری «انقلاب مداوم» شد.

دوم، گرچه «بیانیه» پیش بینی کرد که سرمایه داری کلیه کشورهای «توسعه نیافته» را بر محور یک سیستم جهانی سرمایه داری گرد می آورد، اما، به شکل اخص هیچ اشاره ای به این کشورها نکرد. حتی «آگاهی ملی» را نیز تحت تأثیر تکامل سرمایه در زوال ارزیابی کرد:

"اختلاف های ملی و تضادهای ما بین مردم، به علت تکامل بورژوازی، روز به روز رو به کاهش خواهد رفت"....

اما، تجربه سرمایه داری در ۱۶۴ سال پیشین نشان داد که نه تنها مسئله ملی و جنبش های آزادیبخش ملی تحت انقیاد سرمایه داری قرار نگرفته که خود به یکی از مشخصات بارز مبارزات ضد امپریالیستی تبدیل گشته اند. در واقع یکی از وظایف کمونیست های کشورهای متروپل مبارزه و ایجاد همبستگی با مبارزات مردم کشورهای «توسعه نیافته» در مقابل ستم ملی به وسیله ی دولت های امپریالیستی، بوده است.

سوم، پیش بینی بیانیه در مورد ستم کشیدگی و آزادی زنان و نقش خانواده در جامعه سرمایه داری و اقدامات سرمایه داری در اواخر قرن نوزدهم، دقیق ترسیم نشده بود. بیانیه اعلام کرد:

"بورژوازی.... روابط خانواده را به یک روابط صرفاً مالی تبدیل کرده است." و "پرولتاریا بدون مالکیت است و روابطش با زن و بچه اش هیچ شباهتی به روابط یک خانواده بورژوا ندارد."

این جمله به این مفهوم است که نقش خانواده محدود به بورژوازی بوده و اهمیت آن برای کل جامعه منتفی گشته است. در واقع بورژوازی این مفهوم از خانواده را تغییر داده و نقش زن به عنوان کارگر بدون دستمزد خانگی را در سیستم تولیدی را تحقق داد. در دوره بحران سرمایه داری، زنان به گوشه خانه پرتاب شده، و در دوره شکوفایی سرمایه داری که نیاز به «کار» ارزان بود، زنان به عنوان کارگران ارزان در بازار ظاهر گشتند. این وضعیت در بیانیه پیش بینی نشده بود.

ادامه صفحه 21

ادامه صفحه 20



سوی کسانی عنوان می شده است، که خود بیش و پیش از اینکه پاسدار اندیشه های دینی باشند، بیش و پیش از هر چیزی دغدغه ی حاکمیت خویش را داشته اند. چندان هم تعجب بر انگیز نیست که اندیشه ی حکومت دینی و ولایت فقیه در اسلام را کسانی تبیین و تئوریزه ساخته اند که خود از چهره های سرشناس و قدرت طلب رسمی مذهبی به شمار می رفته اند. کسانی که در جستجوی رهبری و هدایت جامعه تمامی هم و غم خویش را به کار می گرفتند.

داریوش افشار: آشنایی بیشتر با رخداد های کنونی در عراق

شده است. همانطور که در نوشتار دیگری بدان اشاره کرده بودم (http://www.didgah.net/pfiles/d3_no5may14vff.pdf، سناریو 3- تعامل میان ایالات متحده و ایران)، عربستان سعودی قادر به هیچگونه عکس العمل پیشگیرانه در قبال پیشبرد یکجنین نزدیکی بین جمهوری اسلامی و ایالات متحده نیست. واقعیت آنستکه سعودی ها نه تنها مجبور به پذیرش این نزدیکی شده اند، بلکه تلاشهایی را هم کرده اند تا با برخی از مقامات جمهوری اسلامی به گفتگو بپردازند (<http://www.dailystar.com.lb/News/Lebanon-News/2014/Jun-04/258778-hezbollah-backs-saudi-iranian-dialogue-as-essential-for-stability.ashx#axzz35NXyRtR6>).

اما این به آن معنی نیست که سعودی ها در مقابل ایران بدون هیچگونه گزینه ای باشند و اجازه بدهند تا جمهوری اسلامی به آسانی به مواضع استراتژیکی خود تسلط کامل را پیدا کند. سوریه و لبنان همواره یک میدان جنگ نیابتی "مطلوب" برای این دو کشور بوده است؛ اگر چه، جنگجویان مورد حمایت عربستان هنوز رژیم مورد حمایت ایران، یعنی بشار اسد را به پائین نکشیده اند و لبنان هم در موقعیت کنونی، آنچنان بین نیروهای درگیر تقسیم شده، که هیچگونه پیروزی قاطع از سوی هیچ طرف را نمیتواند رقم بزند. همین موضوع، صحنه این جنگ نیابتی را به عراق و بین النهرین کشانده است؛ یعنی در مکانی که جمهوری اسلامی بیشترین دستاوردها در پیش راندن منافع استراتژیکی خود توسط یکی از پادو های خود، یعنی "نوری المالکی" را داشته است. کشانده شدن میدان جنگ نیابتی به بین النهرین، از دو سوی، یعنی هم دولت عربستان و هم شهروندان صاحب نفوذ این کشور در میان سنی های منطقه، بویژه در استان "انبار" و "موصل"، و تبدیل این مناطق به جولانگاه گروه "داعش" نشان داد که جمهوری اسلامی در این بخش از بین النهرین میتواند آسیب پذیر باشد. شایان توجه اینکه، در عرصه سیاست بین المللی، عربستان سعودی خود را مخالف گروه "داعش" معرفی کرده و آنها را یک گروه تروریستی قلمداد کرده است. اما تا آنجا که به ضربه زدن به جمهوری اسلامی ایران مربوط میشود، تدارک چنین رخدادی دور از انتظار هم نمیتوانست باشد. روز هجدهم ژوئن سال جاری، وزیر خارجه عربستان، "شاهزاده سعود الفیصل"، رژیم شیعه مورد حمایت ایالات متحده را محکوم به پیدایش وضعیت کنونی در عراق کرد. <http://www.wsws.org/en/articles/2014/06/19/saud-i19.html>

در رخداد های اخیر عراق، گروه "داعش" تنها نیروی مهاجم نیست. جنگجویان رژیم گذشته حاکم بر عراق (بعثی ها)، به همراه "جیش المجاهدین" و "جیش انصار السنه" نیز نقش مهمی را در وقایع اخیر عراق بازی میکنند. بیشتر جنگجویان سنی و تعداد رو به گسترشی از جدا شدگان از "شورای بیداری" عراق (یعنی سنی هایی که ارتش ایالات متحده بسیج کرده بود تا با نیروهای القاعده در عراق مقابله کنند) با هماهنگی با "داعش" و بگفته برخی، با مشورت با رئیس اطلاعات عربستان سعودی، "یوسف بن علی ال ادريس"، پروژه ای را پیش میرانند که هم یک دهن کجی بزرگ از سوی عربستان سعودی به ایالات متحده، و هم تقابل با پیشرفتهای جمهوری اسلامی در منطقه محسوب میشود. اما این قضیه به همینجا پایان نمیپذیرد؛ برای اولین بار در سال جاری، به "یمن" فجایعی که در عراق در حال رخداد است، قیمت هر بشکه نفت خام به مرز 113 دلار افزایش پیدا کرد. در این آشفته بازار، این فقط عربستان سعودی نیست که از این اوضاع هم منافع استراتژیکی و هم منافع سرشار مالی را میبرد. روسیه هم با بالا رفتن قیمت نفت، از فجایع عراق سهم بزرگی از سودآوری مالی نصیب خود کرده و تنها بازندگان این درگیری فاجعه بار، مردمان ستمدیده این منطقه هستند.

داریوش افشار

ژوئن 2014



چهارم، در بیانیه، در مورد «فلاکت» مضاعف و گرایش به کاهش دستمزد طبقه کارگر، تأکید شده است. البته این امر در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم صدق می کرد. اما، با تعمیق تقسیم کار اجتماعی و از میان رفتن بخش عمده کارگاه های صنایع دستی، سرمایه داری با «اصلاحات» محدود و ازدیاد دستمزدهای بخشی از طبقه کارگر (کارگران حرفه ای)، را خریداری کرد.

در نتیجه برخی از پیش بینی های «بیانیه کمونیزم» به ویژه در مورد مسئله خانواده، مسئله ی ناسیونالیسم و وضعیت درآمد کارگران، با واقعیت امروزی جوامع سرمایه داری هم خوانی ندارند. اما در سه دهه گذشته، شیوه های «نو-لیبرالیسم» و عوارض بحران زای آن پس از سال ۲۰۰۸ در عرصه ی بین المللی، نشان داد که حتی در این موارد پیش بینی های مارکس و انگلس چندان هم اشتباه نبودند.

نقش انقلابی پرولتاریا

با اسفناک تر شدن وضعیت اقتصادی، پرولتاریا با شکل متفاوتی در «بیانیه ی کمونیست» اشاره شد، ظاهر می گردد. مارکس و انگلس در «بیانیه» چنین نوشتند:

...."عصر بورژوازی، دارای ویژگی بارزی است... این عصر تخصصات طبقاتی را تسهیل کرده است. بطور کلی جامعه، بیش از پیش، به دو اردوگاه بزرگ متخاصم، یعنی به دو طبقه ی بزرگ که مستقیماً رویاروی یکدیگر ایستاده اند، تقسیم می شود. این دو طبقه عبارتند از بورژوازی و پرولتاریا".

البته این بخش از بیانیه با واقعیت کنونی پرولتاریا کاملاً منطبق نیست. برای درک این مسئله ضروری است که تعریف روشنی از «پرولتاریا» ارائه داده شود. چنانچه کلمه «پرولتاریا» تنها به کارگرانی که به کار یدی در صنعت مشغولند، محدود گردد، در توضیح تخصصات امروزی می توان دچار لغزش شد. با پیشرفت در تکنولوژی و تحولات چندین دهه پیشین در جوامع سرمایه داری دیگر نمی توان به مفهوم اخص کلمه به «پرولتاریا» یاد شده در «بیانیه» بسنده کرد. وگرنه به آسانی می توان به این نتیجه رسید که «پرولتاریا» دیگر قادر به تغییر جامعه نیست، زیرا که «ضعیف» و غیر مؤثر است. اما، این نوع برداشت با تفسیر خود مارکس از «پرولتاریا» مغایرت دارد. برای مارکس «پرولتاریا» به مفهوم «اعم کارگران» بود، که شامل کارگران اداری، تکنسین ها، مستخدمین دولت و حتی بخشی از مدیران ساده نیز می شد. به سخن دیگر مفهوم پرولتاریا شامل حال تمام کسانی است که از لحاظ اقتصادی مجبور به فروش «نیروی کار» می شوند و قادر به انباشت سرمایه نیستند.

چنانچه چنین تعریفی از پرولتاریا وجود داشته باشد، بدون تردید ۱۶۴ سال گذشته نه تنها پرولتاریا تضعیف نگشته که رشد کیفی و کمی نیز داشته است. امروزه پرولتاریا شامل بیش از نیمی از جمعیت جهان می گردد. در کشورهای نظیر ایران در کنار پرولتاریای شهری در روستاها، جمعیت عظیمی از پرولتاریای کشاورزی و نیمه پرولتاریای بی زمین وجود دارند. این بخش، از متحدان اصلی کارگران صنعتی، در مبارزه علیه نظام سرمایه داری جای دارند. چنانچه کارگران زیر بنای مادی جامعه یعنی بندرها، شهرها، نیروگاه ها، کانال ها، مغازه ها، انبارها و غیره را به کارگران کارخانه ها و معادن اضافه شوند؛ و همچنین با توجه به پرولتریزه شدن کار فکری و این که سهم روزافزونی از دانش بشری، اختراعات، نقشه ها و اکتشافات حاصل کار پرولتاریاست، خیل عظیمی از جمعیت جهان در طیف «پرولتاریا» جای دارند. چنانچه اینها دست از کار بکشند، کل زندگی اقتصادی و اجتماعی جامعه سرمایه داری متوقف می شود، و هیچ نیرویی در جهان قادر به جایگزین کردن این عده نخواهد شد. اعتصاب های توده ای در بسیاری از کشورهای اروپایی در چند سال گذشته نمایانگر قدرت و توان بالقوه پرولتاریا است.

نظریه پردازان سرمایه داری استدلال می کنند که با اختراع «روبات» (آدم های ماشینی) نقش پرولتاریا کاهش می یابد. این درست است که چنانچه کل جامعه توسط روبات ها اداره شود، پرولتاریا از هیچ قدرتی برخوردار نخواهد بود و سرمایه داران هیچ نگرانی ای از اعتصاب ها و تحدید و یا سرنگونی به دل راه نخواهند داد. اما، چنین جامعه ای دیگر «ارزش افزونه» نیز تولید نخواهد کرد و سرمایه داران قادر به چپاول سایر قشرهای جامعه نخواهند شد و نهایتاً کل ثروت خود را از دست خواهند داد.

گرچه به علت عملکرد قوانین سرمایه داری، کلیه قشرهای اجتماعی (کشاورزان، پیشه وران، روشنفکران صاحب مشاغل آزاد و غیره) در جامعه شاهد کاهش وزنه ی مطلق و نسبی خود هستند، اما وزنه ی مرکزی پرولتاریا در تولید هیچگاه زیر سوال نرفته و نخواهد رفت.

رشد و تغییرات در جامعه سرمایه داری، به تدریج توان انقلابی طبقه کارگر را نه تنها کاهش نمی دهد که افزایش نیز می دهد. سرمایه داری برای کاراندازی تکنولوژی مدرن، مجبور است که تعلیمات بیشتری به کارگران دهد. سطح بالاتر آموزش و مهارت کارگران منجر به درک عمیق تر آنها از جامعه و یافتن روش های نوین مبارزه با نظام سرمایه داری خواهد شد. کارگران اروپایی که تا دهه ۱۹۵۰ به کارفرمایان احترام می گذاشتند، امروزه با رشد آگاهی به این نتیجه رسیده اند که الزاماً کارفرمایان و «رؤسا» بهترین عناصر برای سازماندهی امور کارخانه ها نیستند. زیرا که خود کارگران به قابلیت ها و تخصص های لازم و کافی برای راه اندازی چرخ های اداری کارخانه دست یافته اند. از این رو در سال های ۱۹۶۸ و سپس دهه ۱۹۸۰ و همچنین اوایل دهه ۱۹۹۰ و امروزه در سال ۲۰۱۲ اعتصاب های توده ای در اغلب کشورهای اروپایی دامن زده شدند. البته این اعتراض های توده ای به شکل خطی تکامل نمی یابند. هر موج بحران تأثیرات خود را در روحیه و کاهش اعتماد به نفس کارگران بر جا می گذارد، اما در امواج بعدی همواره پرولتاریا به پا می خیزد و تمام محاسبات بورژوازی نقش بر آب می گردد. نقش مرکزی پرولتاریا و در رأس آن طبقه کارگر، همانگونه که در «بیانیه» اشاره شده، همواره محوری و تعیین کننده است و هیچ نیروی دیگری توان و قدرت لازم برای رهائی خود و سایر قشرهای تحت ستم از بند فقر و فلاکت، را ندارد.

پایان



چندیست که نگاه به تغییر رژیم در ایران دچار بازنگری شده است، بخصوص پس از آغاز "ترمش فهرمانانه" جمهوری اسلامی. برخی از فعالین سیاسی دلسردانه به این نتیجه رسیده اند که ابوزیسیون خارج از کشور ضعیف و ناتوان شده، و رژیم، قدرتش از آنست که محاسبه می شده است. به نظر این هموطنان، سرنگونی تمامیت نظام امریست غیر ممکن، و هرگونه فعالیتی می بایست در راستا و هماهنگی با مبارزات رهبری شده در داخل کشور باشد.

همکاران دیدگاه سوم، سرنگونی تمامیت جمهوری اسلامی را با حضور ملموس آزادیخواهان در صحنه برای سمت و سو دادن خیزش های خودجوش مردمی امکان پذیر می دانند؛ اما سرنگونی را تنها برای سرنگونی نمی خواهند.

اهداف عالیله آزادیخواهان، تنها با گذار از خودآگاهی عمومی، ارتقاء فرهنگ مبارزاتی، و تحمل دیدگاه مخالف امکان پذیر است. به باور ما، گفتمان سازنده و فعال، آزادی اندیشه، بیان و مطبوعات، از اصول پایه یک جامعه سالم هستند؛ و بدون باور عملی به آزادی های فردی و شهروندی، بدون باور عملی به عدالت اجتماعی و بدون باور عملی به تحمل دگراندیشان، امر سرنگونی، به تنهایی یک فعل رفورمیستی است که به استبداد در شکلی متفاوت می انجامد.

به نظر ما، ابوزیسیون خارج از کشور با یک برنامه مشخص و هماهنگ، می تواند فراتر از یک گروه فشار مداخله گر باشد. سرنگونی، بدون در نظر گرفتن نقش آفرینی ملیون لائیک و نیروهای چپ و سکولار در تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، اگر هم موفق شود، نمی تواند تضمین کننده ایرانی آباد و آزاد بشود. حضور و همبستگی تلاشگران برای احقاق حقوق سیاسی و مدنی، نه تنها خواست های تهیدستان و آسیب دیدگان جامعه را برجسته می کند، بلکه نوید دهنده کثرتگرایی و تعامل در ایران فردا است.

دیدگاه سوم بر حضور فعال رسانه ها، در ارائه نقطه نظرات تحلیلیگران، دگراندیشان، و پژوهشگران سیاسی-فلسفی، تأکید دارد. ما بر این باوریم که با احترام متقابل، و با مناعت و سعه صدر، می توان هر نظر و دیدگاهی را شنید، مورد بررسی قرار داد، و با توجه به اصول و باورهای خدشه ناپذیر فردی و گروهی، دیدگاه های غیرواقعی، انحرافی، و مسموم را به چالش کشاند. نقش آفرینی رکن چهارم در زدودن جو نومیدی، در معرفی فعالیتهای نیروهای دگربر در تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، در ایجاد کانال تماس بین شخصیتها و نهادهای سیاسی، و ارائه برنامه های پیشنهادی احزاب و تلاشگران سیاسی-مدنی غیر قابل کتمان است.

رسانه های وابسته به رژیم اسلامی، در یک طرح از پیش برنامه ریزی شده، سعی دارند بر این باور که هرگونه فعالیتی بی نتیجه و باطل است، دامن بزنند. دیدگاه سوم از نقاط ضعف جنبش آگاه است و آن را نادیده نمی گیرد، اما تلاش رژیم برای ایجاد جو نومیدانه را دلیلی بر وجود نقاط مثبت و تعیین کننده جنبش سرنگونی طلبانه ارزیابی می کند.

همکاران دیدگاه سوم، طبیعتا در کلیه امور هم نظر نیستند، و در برخی از موارد تحلیل کاملا متفاوت دارند. اما این اختلاف دیدگاهی را گرامی داشته و همکاری با یکدیگر را بخشی از اندیشه حاکم بر ماهنامه می دانند؛ اندیشه و دیدگاه همگرایی، همسویی، و اتحاد برای سرنگونی.

امید است انتشار ماهنامه دیدگاه سوم برای حداقل یک زمانبندی شش ماهه، بتواند زمینه ساز تشکیل گروه تماس مابین نهادهای سیاسی و شخصیت های آزادیخواه، و ابزاری برای تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان بشود. ما از کلیه شخصیتها، تلاشگران برای نهادینه شدن حقوق سیاسی-مدنی، و نهاد های سیاسی دعوت می کنیم تا ماهنامه دیدگاه سوم را بعنوان ابزاری برای بیان خواسته های خود پذیرفته و با همکاری مثبت و مستقیم با ما، زمینه را برای برداشتن گامهای مثبت در آینده فراهم آورند.

**دیدگاه سوم را از طریق ایمیل
به داخل ایران ارسال کنید.**

